تاریخ جمهور اسلام

تولد پیغمبر

[illegible]

[illegible]

لا اله الا الله محمد رسول الله

[illegible]

دیدم که بیرکون اولور منم الیم ... سن

دیدم که بیرکون اولسه منم الیم ... سن

نه اینکه ... قویوب کیده سن

[illegible]

که بخود خدا در وقع [illegible] کسی [illegible] قبل [illegible] که حرث و کافر را [illegible] از جانب [illegible] در خصوص
این مرد و تصدیق [illegible] غرض [illegible] شهادت [illegible] منقلب شد [illegible] شهادتین [illegible] که فرمود [illegible] شهادت [illegible]
بر نفع [illegible] شهادتین [illegible] قبول [illegible] در میانه [illegible] شهادتین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] صفین در
[illegible] شهید شد غرض [illegible] سید [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] امام حسن [illegible]
امام حسین [illegible] در [illegible] که [illegible] بنی [illegible] حضرت [illegible]
اراده [illegible] حضرت [illegible] شهید [illegible]
[illegible] حضرت فقتستم الحسین انتظام [illegible] انتظام است [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کنیزان [illegible]
[illegible] جناب [illegible]
[illegible] جناب [illegible] حضرت
فرمود [illegible] جان [illegible] شهادت [illegible] رفت [illegible] رسول [illegible] آیا
دیدی [illegible] حضرت [illegible] خیمه [illegible] آرام [illegible]
[illegible] سینه [illegible] رفت [illegible] رسول [illegible]
در [illegible] حضرت [illegible] خیمه [illegible]
صاحب [illegible] رسول [illegible]
[illegible] جناب زینب [illegible] رسول [illegible] داد
[illegible] آه آه آه

[illegible]

انچه [illegible] سیف [illegible] سیف [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible] سیف [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible] سیف [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible] سیف [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] سیف [illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف [illegible]
[illegible] سیف [illegible] عبدالمطلب [illegible] فقال اهلاً و سهلاً
[illegible] سیف [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] سیف [illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] سیف [illegible] انی یا عبدالمطلب [illegible] علامتها حسن الوجه جمیل القد
القامة بین کتفیه علامة النبوة [illegible] عبدالمطلب [illegible]
در [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله صاحب شفاعت [illegible]
وقد ولد سمیه [illegible] یکسر الاوثان و یخمد النیران قوله فصل و حکمه عدل [illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]

[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] سیف [illegible]
[illegible] سیف [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
عبدالمطلب [illegible] عقاب [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] امام حسن
[illegible] امام حسین [illegible] عقاب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
عقاب [illegible]
[illegible] یا ابتاه علیک منی السلام و هذا جدک رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] طاهر [illegible] طیب و طاهر
[illegible] القاب [illegible] مشهور و معروف [illegible]
[illegible] العلم [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انا رجل عربی انا رجل قریشی انا رجل هاشمی انا رجل علوی انا محمد

علی ابن الحسین بگرید دیدم از نظرم ناپدید شد بگوشم رساندیم یا باقر العلم لاهل التی خبره من جل علا

گویم هنوز سخن فرزند رسول تمام نشده بود که امام محمد باقر از شکم شکافت اینکه امام زین العابدین

و او بعلم شکافت که امام جعفر صادق از شکم شکافت که امام موسی از شکم بیرون شکافت اینکه امام رضا از شکم مامون

شکافت اما محمد جواد [illegible] شعبه از آن شکافت چند تن از ائمه با سه جبال بر دست شده از زمین و حور و کرامت

بود و او بی بیند جلال از زمین بر دست شده اولاد امام حسین علی بن عبدالله عمو ابن جعفر بن اولاد امام حسن بن حسن

احمد بن محمد قاسم بن حسن عبد الحسن چهار صد تن مطلقه امام حسن همه بیابان رسیده از عقب جنازه فریاد و اما بالای جبال

بر دست شده اما محمد بن محمد بن جعفر بود و مردم بغداد جمع شده بودند بر دست شده اند و دیگر بر تحت بزرگ بود

مردم خراسان جمع شده بودند و کاکلی بر دست شده بودند با گریبان دریده از عقب جنازه فریاد میکردند و اما بالای

سید مرتضی در عیون المعجزات از عبدالله بن جعفر روایت میکند که [illegible] وقت وفات [illegible] ساعتی و کلام از رحمه

منجمه جناب امیر المؤمنین بود در مجالس [illegible] و کشتند شیعیان آنحضرت بود و در آن خیر ترغیب میکردند

هر کس لعن میکرد او را می کشتند بر این اهل طالب باطل را که شیعیان ریخ و تعب [illegible] که ضمن جناب امام [illegible] آنجا

شکوه نمودند قربانت گردم دیگر شیعیان بجهت امیر المؤمنین تمام شده ظلم و جور بنهایت رسید مردم دیگر اسم امیر المؤمنین را بر زبان نمی آورند

مدارانه جاری [illegible] اسم امیر المؤمنین را بر زبان [illegible] اینکه او را [illegible] که جابر میگوید از این

مطالب بود حضرت رسید [illegible] فرمود جناب [illegible] صبح که [illegible] مسجد رفت [illegible] از دارالان ایستاده

در هر کدام [illegible] که به [illegible] تمام [illegible] جابر میگوید تعجب کردم از قول

آنحضرت آمدم خانه آن شب را صبح نمودم [illegible] آمدم در خانه [illegible] خواهم بیرون تشریف آورد

دیدم در بیرون [illegible] جناب [illegible] تشریف [illegible] مسجد [illegible] جواب [illegible] آمد [illegible]

باین رفتار [illegible] کردم از [illegible] شنیدم [illegible] آن و مولا [illegible] جناب [illegible] آمد

وقت سلام [illegible] قرار [illegible] تمام این مردم را [illegible] دیدم [illegible]

مطیع [illegible] ام [illegible] از مراتب [illegible] قربانت گردم [illegible] نزاع [illegible] یکدیگری

حضرت فرمودند با جابر که دیروز بود رفتم به مردم شیعیان با چه قدر شکوه میکردند عرض کردم با جابر قربانت گردم بیا حضرت فرمود با جابر

چرا که از فرزند رسول شده از ایشان [illegible] خودشان دست کشیدند فرمودند با جابر برو با مسجد کوفه با [illegible] قدر [illegible]

منزل [illegible] دیدم آمدم در مسجد [illegible] شد که [illegible] آورد به حضرت [illegible] فرمود [illegible] چند

آهسته [illegible] آن رسمان [illegible] آورد [illegible] بسیار [illegible]

با جابر [illegible] رسمان [illegible] حرکت [illegible] رسمان [illegible] حضرت [illegible] با جابر

تو [illegible] السلام [illegible] حضرت [illegible] حرکت [illegible] رسمان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فصیحی و [illegible]

شده [illegible] مردم آمده دیدم [illegible] دار [illegible] زلزله عظیمی در شهر شده [illegible]

[illegible] دیدم [illegible] خراب شده [illegible] قریب [illegible]

[illegible] عمارت [illegible] مردم [illegible] جابر [illegible]

[illegible] واقعه مبهوت و حیران [illegible] آدم [illegible] مردم [illegible] جمع

شده [illegible] حضرت [illegible] مردم [illegible] گفتم قربانت گردم [illegible] امام [illegible]

[illegible] مقام [illegible] امام [illegible]

[illegible] امام [illegible] جناب [illegible]

بودم [illegible] علی [illegible] جواد [illegible]

علیه [illegible] آه آه [illegible] القاب [illegible] مشهور و معروف [illegible] تقی

[illegible] وفات [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] عمر [illegible] از [illegible]

[illegible] معجزات [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] جواب [illegible] فواید [illegible]

احوال امام محمد تقی جواد ۳۴

روزی مامون بقصد شکار [illegible] حضرت تقی جواد [illegible] بغداد [illegible] مامون [illegible]

در بین راه جمعی از کودکان مشغول بازی بودند و جناب تقی جواد هم در میان آن کودکان بود همینکه که مامون نمودار شد تمام اطفال فرار

[illegible] تقی جواد در جای خود [illegible] حرکت نکرد [illegible] مامون آمد نزدیک شد [illegible] و [illegible] مامون [illegible]

[illegible] متعجب شد عنان کشید در آن وقت آنحضرت یازده ساله بود [illegible] کودکان فرار کردند [illegible]

[illegible] راه [illegible] مامون [illegible] تعجب [illegible] حسن و جمال آن

[illegible] مامون

[illegible] مامون [illegible]

مامون [illegible] مامون [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت امام [illegible] دریا [illegible] ماهیان [illegible]

[illegible] امتحان می

[illegible] مامون [illegible] ام الفضل [illegible]

[illegible] مامون [illegible]

[illegible] مامون [illegible]

[illegible] علوم اولین و آخرین [illegible]

[illegible] مامون [illegible] تقی جواد [illegible]

[illegible] مامون [illegible]

[illegible] حضرت تقی جواد [illegible]

[illegible] بنشین [illegible] جان

[illegible] مامون [illegible] حضرت [illegible] اکثم [illegible]

سؤال یحیی بن اکثم [illegible] مامون [illegible]

علیه اللعنه

[illegible]

بعد از این مسئله سؤال و جواب دیگر [illegible] تمام [illegible] تمام عجب شدند [illegible] مامون

عرض کرد یابن عم حالا خطبه عقد بخوان حضرت تقی جواد در کمال فصاحت و بلاغت خطبه عقد خواند نکاح

عقد جاری شد مامون امر کرد جواهرات بر سر تقی جواد نثار کردند در کمال احترام طبق [illegible] آوردند

بر سر او نثار کردند حضرت [illegible] خرم و شادان از مجلس مامون برآمد ام الفضل عقد کرده از برای او [illegible]

امام [illegible] پادشاه [illegible] احترامی [illegible] جواهر [illegible] نثار میکند [illegible] امام زین [illegible]

[illegible] هارون [illegible] زیارت [illegible] هارون [illegible]

[illegible] هارون [illegible] حضرت [illegible] هارون [illegible] الا الله

الاعلی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ما علیک من العیال [illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حرام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مامون [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible] ام الفضل [illegible] مدینه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ماه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

آنجه مدینه پیر را انجب کرفت رضا جان بکذ بعیشی جهانی نمیتم چو قدر شباهت دارد مانند آن یا تکه حضرت ابا عبدالله آمد در خیمه زنان

[illegible]

بروایت معتبر [illegible] ابن زیاد ملعون [illegible] در مسجد جامع [illegible]

گفت الحمد لله الذی اظهر الحق ونصر امیر المؤمنین واشیاعه وقتل الکذاب بن الکذاب [illegible]

امیر المؤمنین یزید [illegible] عبدالله ابن عفیف ازدی [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] در مسجد جامع

[illegible] صایم النهار [illegible]

[illegible] ان الکذاب بن الکذاب انت و ابوک

[illegible] من هذا المتکلم [illegible]

[illegible]

حکایت مرد فاسق

[illegible]

هذا قبر علی بن ابی طالب

[illegible]

بنای قبهٔ امام رضا

[illegible]

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

[illegible]

[illegible]

وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا [وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا] فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ [illegible]

[illegible]

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ

ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

[illegible]

إِنِّي لَغَفَّارٌ

لِمَن تَابَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

خبر شهادت تابعی عبد الله

[illegible]

کور شدن چشم سنی

[illegible]

حالات سفینه

ابو بکر ... گرفتار شیر شدند سفینه آزاد کرده پیغمبر است غلام پیغمبر بود او را آزاد نموده بود ... [illegible]

سفینه مردی بود عظیم الجثه در غزوه ... [illegible]

برادر ... این حضرت سفینه را ... [illegible]

... کشتی ... فَغَرِقَ الْمَرْکَبُ وَمَا فِیهِ تمام اهل کشتی غرق شدند ...

همین غلام بر روی تخته پاره قرار گرفت ... [illegible]

موج او را بکنار انداخت ... فَاِذَا اَنَا بِسَبُعٍ قَدْ اَقْبَلَ نَحْوَهُ شیر پیدا شد ... [illegible]

[illegible]

از جمله نامها که حضرت نوشت از برای معاویه آن نامه بود که داد طرماح را در بردن شجاع و طریق القا نامه [illegible] از اصحاب امیرالمؤمنین معروف
بطریق القا نامه [illegible] طرماح بود [illegible] بلند بود [illegible] زبان خوش [illegible] در میان [illegible] بالای شتر [illegible] میرسید
فی الجمله [illegible] بسیار طریق القا بود حضرت نامه بوی داد [illegible] طرماح مانند برق خاطف [illegible] دنیا را در نظر معاویه
شام تار نمود [illegible] طرماح معاویه [illegible] گفت [illegible] مانند این مرد را تعریف نماید
عمرو عاص گفت آن [illegible] مانند [illegible] تعریف و توصیف نمائیم عمرو عاص [illegible] معاویه بسیار ملول
[illegible] گفت معاویه [illegible] مردم [illegible] منبر [illegible] تمام [illegible] عمرو عاص [illegible] بر منبر
شروع کرد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] معاویه [illegible] منبر [illegible] معاویه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] امروز [illegible] گفت معاویه [illegible] منبر [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] گفت [illegible] عمرو عاص [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] معاویه [illegible] معاویه [illegible]
روز [illegible] عمرو عاص مشورت کرد و گفت این [illegible] مالک اشتر [illegible] راست
[illegible] عمرو عاص گفت [illegible] مالک [illegible] دست از [illegible] کشید
[illegible] معاویه [illegible] مالک [illegible] هزار [illegible] نامه
نوشت [illegible] مالک [illegible] بزرگ [illegible] قرار [illegible]
نامه داد [illegible] هزار [illegible] مالک [illegible] نامه معاویه بمالک اشتر رسید اشتر [illegible] خدمت جناب
امیرالمؤمنین [illegible] حضرت [illegible] مالک [illegible] معاویه [illegible] مالک [illegible] معاویه [illegible]

[illegible] داده [illegible] نامه معاویه رسید [illegible] مالک [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] داده [illegible] معاویه [illegible] هزار [illegible] داده
نامه معاویه را مالک [illegible] دختری دارد [illegible] مالک [illegible] از محبت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] گفت دختر [illegible] معاویه داده [illegible] معاویه [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] از محبت [illegible]
مالک [illegible] حضرت تمام مطالب را بیان کرد حضرت [illegible] مالک [illegible] معاویه از برای تو [illegible] مسلمانان
[illegible] دختر تو [illegible] محبت [illegible] مالک [illegible] محبت [illegible]
[illegible] صفین [illegible] معاویه [illegible] الا امیرالمؤمنین [illegible] مالک [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] مالک شروع [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] حضرت [illegible] مالک [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] مالک [illegible] حضرت [illegible] مالک حضرت [illegible]
[illegible] مالک [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] مالک اشتر [illegible] وعده داد [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] مالک

معاویه گفت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] مالک
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] جناب ابوالفضل العباس [illegible]
[illegible] جناب ابوالفضل [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب ابوالفضل [illegible]
[illegible]

آمدن شتر [illegible]

[illegible] شتر [illegible]
[illegible]
[illegible] شتر [illegible]
[illegible] شتر [illegible]
[illegible] شتر [illegible]
[illegible] شتر [illegible]
[illegible] شتر [illegible] حیوان [illegible] مدینه [illegible]
مدینه [illegible] شتر [illegible]
[illegible] شتر [illegible]
[illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین

[illegible] امام حسین [illegible] فراهم [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام [illegible] علیها [illegible]
[illegible] آتش جهنم [illegible]
[illegible] عالم [illegible] حیات [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] شهید [illegible]
[illegible] آب [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible]

مهمان نمودن [illegible]

در حدیث است که ایام ماه مبارک بود روزی جناب امیرالمؤمنین به پیغمبر اکرم عرض کرد یا رسول الله امشب تشریف فرما شوید
بخانه ما افطار نموده در منزل ما صرف نمائید پیغمبر اکرم بعد از نماز مغرب و عشا را در مسجد که خواندند باتفاق امیرالمؤمنین بخانه فاطمه
زهرا تشریف آوردند افطار کشودند طعام خوردند تا به رختخواب تشریف بردند دم در جناب بتول عذرخواه حضرت فاطمه عرض
نمود یا ابتاه یا رسول الله فردا شب مهمان من باشید پیغمبر تشریف بردند فردا شب بعد از نماز تشریف آوردند بخانه فاطمه زهرا
افطار باز نمودند خوابیدند تشریف بردند جناب امام حسن عرض کرد چند امشب مهمان مادرم فاطمه بودید فردا شب
مهمان من هستید صبح که صباح امیرالمؤمنین تهیه دیدند شب پیغمبر بعد از نماز تشریف آوردند بخانه فاطمه بعد از صرف غذا باز
خوابیدند تشریف بردند کلثوم [illegible] آل عبا عرض کرد یا جد امشب مهمان مادرم بودید فردا شب باید مهمان
من باشید پیغمبر اکرم تشریف بردند بعادت سابق بار دیگر از نماز مغرب و عشا با امیرالمؤمنین تشریف فرما شدند بخانه فاطمه سلام الله علیها
وارد خانه شدند افطار کشودند بعد از صرف غذا رختخواب پیغمبر تشریف بردند فضه جاریه آمد دم در محراب عرض کرد جناب
[illegible] گریه میکرد پیغمبر فرمود فضه [illegible] مطلب داری عرض کرد یا رسول الله [illegible] سرافراز فرمودی تمنا دارم فردا شب
مهمان فضه باشید پیغمبر وعده داده رفتند دیگر فضه از خجالت در خانه [illegible] فاطمه زهرا عرض کرد که پیغمبر فردا شب مهمان کنیز
عرض فردا شب بعد از نماز پیغمبر [illegible] در مسجد حدیث وارد جبرئیل نازل شد یا رسول الله فضه [illegible]
در خانه فاطمه که فضه [illegible] در بلند شد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة امیرالمؤمنین فرمود یا فاطمه [illegible] پیغمبر است که تو
پیغمبر وعده گرفته عرض کرد [illegible] دعوت شده [illegible] پیغمبر [illegible] عرض کرد [illegible]
فضه پیش آمد عرض کرد پیغمبر مهمان من است فرمودند بسیار خوب اما فضه چرا [illegible] عرض کرد [illegible]
جبرئیل نازل شد یا رسول الله [illegible] تو مهمان هر که هستی فضه آمد بمیان حیات گیسوان [illegible] باز نمود و عرض

۵

کرد پروردگارا پیغمبر تو شرف انبیاء تو است و بهترین رسل تو مهمان من است من چیزی ندارم یکمرتبه یک ظرف طعام
مملو از طعام بهشتی حاضر شد پیغمبر و خبر شد فرمودند فضه چه داری بیاور فوراً فضه ظرف طعام را آورد پیغمبر فرمود
فضه از کجا آوردی این طعام را عرض کرد از نزد خداوند تبارک و تعالی رسیده رسول اکرم دستها بدرگاه
خدا بلند نمود عرض کرد پروردگارا بار الها هزار مرتبه ترا شکر [illegible] همان مقام را بفضه کنیز
دخترم زهرا دادی غذا بهشتی بود خوردند سیر شدند ظرف طعام بآسمان بلند شد [illegible]
اهل مجلس همان فضه بود روز عاشورا [illegible] ریخته شدند [illegible] خیام کعب نیزه [illegible] ابی عبدالله [illegible]
فضه [illegible] کعب نیزه [illegible] فضه [illegible] همان فضه بود [illegible]
از روی طفلان حضرت [illegible] همان فضه بود روز عاشورا [illegible] رفت از پی شیر آورد [illegible] که مبادا [illegible]
بروی [illegible] زهرا [illegible] کعب نیزه زده بود [illegible] فضه [illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین
روزی مسلم ابن عوسجه در بازار کوفه عبور میکرد دید حبیب ابن مظاهر [illegible] در دکان عطار [illegible] حنا میگیرد سلام
کرد حبیب جواب سلام گرفت مسلم فرمود [illegible] آثار جنگ
پیداست [illegible] جنگ دارند مسلم عرض کرد [illegible] حبیب آیا نمیدانی [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
حبیب یک آه کشید رو کرد به مسلم فرمود عهد کرده ام [illegible] در رکاب امام حسین [illegible]
این سخن در میان مسلم و حبیب گذشت هر یک بسمتی رفتند امام حسین علیه السلام [illegible] منزل [illegible]
ده علم بست [illegible] علم را [illegible] نگاه داشت نامه نوشت به حبیب ابن مظاهر [illegible]

[illegible]

من حسین بن علی الی الرجل الفقیه حبیب بن مظاهر الاسدی اما بعد این نامه ایست بسوی
حبیب ابن مظاهر اسدی از جانب حسین بن علی ای حبیب در میان من و تو عهدی است [illegible]
آن عهد [illegible] شهید [illegible] حضرت نامه را مهر نمود [illegible] روانه [illegible] حبیب [illegible]
نهار میخورد [illegible] زوجه حبیب [illegible] حبیب [illegible]
دیدم صدای در بلند شد [illegible] قاصد جناب امام حسین است نامه را [illegible] حبیب باز کرد نامه
خواند [illegible] از چشمهای حبیب جاری شد [illegible] قبیله حبیب مطلع شدند آمدند خانه حبیب [illegible]
از حبیب شنیده ایم میخواهی یاری امام حسین بروی جناب امام حسین [illegible] ادعای خلافت دارد [illegible]
[illegible] ادعای سلطنت دارد [illegible] طایفه تو [illegible]
در کوفه [illegible] حبیب [illegible] قبیله [illegible] زن حبیب این
سوال جواب را شنید [illegible] حبیب [illegible]
[illegible] فاطمه حسین [illegible]
مقنعه [illegible] حبیب گفت اگر من بروم تو و عیال اطفال [illegible]
[illegible] فرزند فاطمه حبیب گفت [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] خارج کوفه [illegible]
که میروی سلام [illegible] امام [illegible]
قربان شما [illegible] حبیب آمد دید غلام میگوید [illegible]

۶

[illegible]

بیاری جناب امام حسین [illegible] حبیب رسید [illegible] زمین کربلا [illegible] ملحق شد حضرت [illegible] حبیب
[illegible] فرمود یاران من [illegible] حبیب [illegible]
[illegible] جناب زینب [illegible] حبیب [illegible] سلام [illegible] رساند
حبیب [illegible] دختر [illegible]
آن علم را نگاه داشته بودند [illegible] بجناب حبیب ابن مظاهر [illegible] حبیب [illegible] زینب [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] زینب [illegible]
[illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین [illegible]
مقصود من از کعبه و بتخانه تو [illegible] مقصود تو [illegible] کعبه و بتخانه [illegible]
زمین [illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا غریب الاوطان ویا سلیب الابدان السلام علیک یا غریب ...

الواحدین السلام علیک ... [illegible]

[illegible]

حبذا ... [illegible] مشهد پاک حسین آرام جان بو الحسن   کعبه ثانی ... [illegible]

[illegible]

... ابا الفضل یا ابن ... [illegible]

یعز علینا ان نراک ... [illegible]

... الآن انکسر ظهری ... [illegible]

[illegible]

هر نامه که جوابی دارد فاطمه نامه نوشت از برای پدر شب و روز در شوق دیدار پدر بود ببیند جواب نامه چه وقت می آید
امروز رسول فرمودند چه امروز روز تلاقی علی اکبر است با فاطمه در دهلیز خانه نشسته دید مرغ خون آلوده آمد بالای دیوار
خانه دو مرتبه زارید و آهسته گفت آه حسین کشته شد فاطمه فهمید که مرغ خبر آورده گفت ای مرغ خبر آورده گفته فاطمه
خبر کشته امام آورده ام فرمود کدام امام آیا امام غریب زهرا حسین گفت آری آهسته گفت اِنَّ الحُسَین
بِکَربلا بَینَ الاَسِنَّةِ وَالقَواضِب آه فاطمه حسین عطشان کشته سر بریدند به کوچه ها بردند
حسین شد کشته جانی قریب بود که الله اکبر گفته از دنیا رفت اسیر شد زنها کشته شده بود و خدای پرستی
جدا شده بازوی عباس از تن بود نیزه ها در آتش خانه بود شام شد زینب و زنانه فاطمه همه زار زار
برادرانش غش کرد این یک دختر است که می شنود پدر را زد و زدنیا رفته غش کرد آه آه
بالین پدر دید سر ندارد و پیکر ندارد بعد دیده زبان دستهای پدر از بدن جدا کرده هاشمیات
آمدند قرشیات آمدند سر فاطمه بر دامنی گرفتند او را بهوش آوردند اما سکینه که بهوش آورد آه
اعراب آمدند تازیانه سیلی بصورت او زدند زنها بیرون بردند خواهم ای سپهر چه شرف شاه محتشم
اینطرف سلسله شاهنشه عرب و زان طرف نتیجه فرمان روای عجم جناب امام زین العابدین چند روز از خلفا
جور دید هشام بن عبد الملک هشام همان کسی است که فرزدق شاعر در مسجد الحرام شروع کرد از امام زین العابدین
سید سجاد بود مدح کرد هٰذا الّذی تَعرِفُ البَطحاءُ وَطأَتَهُ وَالبَیتُ یَعرِفُهُ
وَالحِلُّ وَالحَرَمُ فرجه معاویه بن عبد الملک اما عقاید نیز دو حضرت با جماعت که حضرت بکه میرفت
عبد الملک هم با چندم و حشم بکه میرفت حضرت آمد که زیارت عقیدت بکند عبد الملک عداوتش بود روانه کرد
حضرت بوطلبید زهر در آب و او داد شربت آب گوارا فرمودند در ماه بعد از شهادت جرائی عقیدتی حضرت

مجلس ... (marginal note, partly illegible)

فرمود فاتحه بر این ... برای خود ... در آتش ... می خواهم ... تا سوار ...
دنیا بهره شده باشم آن نظر کنند ... خود عمارت ... روش ... این ... چند ... را
سنگ ریزه و بیابان برد ... نعل ... اند که توجه کرد دیدیم همه جواهر آبدار شده فرمود عبد الملک
ما قوه داریم سنگ ریزه را جواهر نماییم اما اعتنا به مال دنیا نداریم آنان در خاک گرانقدر کیمیا کنند آیا بود که گوشه
چشمی به ما کنند بکرند باین قوه و قدرت است اما ببکشته شویا به ... ایام جامه دار نیست به همین خوف کرد در این
یکجا مه دارم فرمود او را سوخته و قطعه قطعه کنند بدن را آتش زبان داغ دیدیم خود سوار شده و هجران بیهوش شدند بیهوده
میگویند که قطعه زنان ما فرمود ... یکسر را این کار کردن ... مجروح گفته که گفتار آدم ... گفت حضرت
بر دوشم دیدم خون از رگهای گلو او میریزد خونی که ... دیگر جای داری ... فرمود ... از ... هر دو بیان
... بیرون حسین است که ... سوار حسین ابن زبان ... تماشا ... تا بر ... خون
نعمان حضرت ... باب ... زهره ... گفت از رد ... جناب
باقر بدن پدر را بروی تخته خوابانید زوج کرد بدن پدر را غسل داد آن جناب نظر کرد دید که
دید ... جناب باقر ... جناب ... گفت قربان ... چه ... فرمود ...
جای ... بگرد ... بارم ... است

اختلاف ما بین علما در روز قتل عمر بن خطاب ... روز ... قتل ... او ... در ...
رفت روز قتل عمر محرم ... که ... اما سید ... در کتاب اقبال ... که ... از جناب جعفر صادق
روایت که ... روز قتل عمر روز نهم ربیع الاول بود ... کلی شیعه ... که ... حسین ... علی ...
سید ... محمد بن ابی العلاء ... و یحیی بن محمد ... بغداد ... روز قتل عمر ...
قم ... جناب حضرت امام علی النقی بوده ... حسن عسکری ... امام زمان ...
... روز ... سؤال ... کرد ...
... روز نهم ربیع الاول بود ... عمر ...
عبد الرحمن بن عوف ...
... عمر ...
... مغیره بن شعبه ... کوفه ... مدینه
غلامی ... مغیره نام او فیروز کنیه او ابو لؤلؤ لقب شجاع الدین ... مغیره بن شعبه ...
... مطلب ابو لؤلؤ ... مغیره ...
... عمر گفت ... ابو لؤلؤ گفت ...
... عمر گفت ...
با این صنعت ...
عمر ... ابو لؤلؤ ...
این کینه ... ابو لؤلؤ ...

قتل عمر ... (marginal note, partly illegible)

گفت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... فاتحه ...

حالات ... (marginal note, partly illegible)

هر دو سوار رفتند لکن بعد از زیارت قبر امام حسین ع بهلول گفت بار دیگر مطلب با بزرگان آمده زید گفت از غم و غصه شنیدم که دختر
امام حسین سوار آب بسته بودند این خبر آرام مرا برده عازم زیارت آمدم بهلول با زید بر جو روانه شدند تا نگهدار در زمین بود لکن زید بیدند
عمارتهای اطراف نیست سوخته شد خواب دیدند قبر بند است عمارتی که متوکل بود از خرابی قبر امام حسین زید و بهلول بسو دیده آمد
زنده ایشان غلام گفت گفت چه کسید از کجا می آیید زید گفت من زید مجنونم از مصر برآمدم به اختیار قبر را آورد و از یاد قبر دختر
زاده پیغمبر سوار آب می بندند عمارت شروع کرده کاری را اختیار که پدر خود نبخت در ... زید گفت
فی الحال کنون در خواب دیدم حالا بیدار شدم که نه انواع معجزات ... و ... در ... دیدم که عقلها حیران
من که بار در این ... آدم ... آدم توبه که ... زید ... و سوار این واقعه خبر ... خود
حارث آمد ... متوکل کیفیت ... متوکل غضب آورد ... حارث ... بیند بیابان ... بزبان ...
... زید ... بیدار گشته نامه ... حارث ... آرد ... بدن ...
بیدار گشته زید مجنون و بهلول این مطلب شنیدند بسیار ملول شدند ... حارث ... در ... زیارت
... شبانه آمدند بدن حارث ... دادند ... کردند ... دفن ...
شهر ... بالای ... دیدند ... جمع ... شهر ...
شهر جمع ... زید ... متوکل ... مردم ... شده ... خلیفه ...
بود ... دنیا رفته ... دعا ... امام ... در ... ارض ...
... در ... بر ... متوکل ...
... کشته شد و دید ... چشم ... نشر ...
زید ... چوب ... زیارت ... متوکل ... در عالم رؤیا دیدند
با صورتهای ... غضب آلوده ... از ... آتش ...
متوکل فریاد کرد ... الله ... آوردن ...
دارد ... متوکل از خواب بیدار شد ... فریاد ... آمدند ... لا اله ...

روشن تو که آمده وارد ... این شهر ... کردن ... زید ... متوکل ... خواهی ... مطلب داری ... زید ... بیدار
... زیارت قبر امام حسین ... قبر امام حسین ... غم ... مردم ...
قبر ... متوکل ... نمود ... متوکل ...
... زید ... متوکل ... بار ... جان
در آنجا ... بر ... بیدار ...
لا اله ... حیدر ... کربلا ... آدم ... پیدا ... یا آید
ای حرم کربلا حسین تو در قسم ... ستم ... زائر تو ... قبر ... کشته ... سم
شد فاطمه نام در عالم ... دارد یکی فاطمه دختر جناب پیغمبر آخر الزمان بود یکی دیگر فاطمه دختر جناب امام حسین ع و یکی دیگر فاطمه خاتون
جناب امام رضا ع که دختر موسی بن جعفر ... از پدر بزرگوار ... محبت ... برادر حضرت ... تا ...
... خراسان ... این خواهر از فراق برادر شب و روز در گریه و زاری بود تا اینکه نامه نوشت به برادر ...
دارم به عزم دیدن برادر از مدینه برآمد با یک ... تا ... قم ... رسید
تا اینکه رسید به منزل ساوه ... سؤال کرد این منزل چه نام دارد ... ساوه ... از اینجا
تا قم چه قدر راه است ... از این مکان ... در ارض قم ... شد ... خبردار ...
باستقبال ... تمام علما و سادات بزرگان اعیان ... از ... ره ...
بعضی از شوق گریه می کردند ... دختر امام ... امام ... وارد کردند
این ... دختر امام ... دفن ... زینب ع وارد ... شام ... ادم دیدیم

مردم همه لباس نو پوشیده به حمام رفته بیک دیگر مرتبه مبارک باد میگویند ... واقع شده گفت ... خروج ...
... شهر شام ... جناب زینب ... این ... گفت ... برادرم ... بیاید ... آمد ...
میگوید ... ما رسوا شدیم آواز نقاره ... شنیدیم جمعیت شهر شام دیدیم ... ما تو ...
ما چاره ... نداریم امروز ... نداریم ... گفت ... تماشا ... باشد ...
... بیت ... خرابه ... دختر ... آمد ... منزل ...
سه روز وفات کرد تمام مردم جمع شدند غسل آوردند ... بدن فاطمه ... از ...
... سرگردان ... دیده ... شد ... دفن ... آباد
حسین ... روز ... غسل ...
زیارت غدیریه از جمله مخصوصات امیر المؤمنین است تمام اعراب از اطراف و نواحی خود ... غدیر
و روز غدیر میان حرم امیر المؤمنین ... از جمله ... روز ...
سه روز ... قربانی ... حرم ... صورت ... آستانه ... اند ...
بنا ... آمدند صورت ... شاه ... سلطان
و او شاه ... از جمله ... حضرت بود ... ملبس ... سلطنت
اما خیلی آرزو دارد برود به زیارت قبر امیر المؤمنین ... روز حرکت کند ...
زیارت قبر امیر المؤمنین تا اینکه رسید آن وقت ... تمام وزراء و اکابر جمع کرد گفت ...
بسته ام با خدای خود باید بروم به زیارت ... قبر جناب امیر المؤمنین ... اسباب سفر مهیا شد ...

حرکت کرد اما ... روز ... تا اینکه ... گفت حضرات وزراء ... چهار
فرسخ مانده بقبر امیر المؤمنین ... پیاده بروم میان حرم ... از ... پادشاه چهار فرسخ مانده گنبد حضرت ... دارت
متصل سلطان ... گنبد ... شد ... پیاده شد ... خبر ... امیر المؤمنین ... متعصب ... آمد
گفت ای پادشاه ... خلیفه ... خلیفه ... سلطان ... خلیفه ... سلطان ... از
این حرف ... گفت ... قرآن ... سلطان گفت ... خدا ...
دارید ... قرآن آوردند پادشاه ... این آیه آیه فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى این آیه درباره موسی پیغمبر آمد پادشاه گفت ... پا برهنه بروم تمام
سپاهیان پیاده شدند ... سلطان مراد شاه ... زمین الله ...
روز عید غدیر بود پادشاه اول امر کرد ... متعصب ... کردن زدند ... گرد
آمد ... در حرم اول ... حضرت ... صورت ... آستانه شاهانه ...
زیارت خواند ... قربان ... سلطان ... سلاطین ... پادشاهان تمام باید بیایند
صورت ... آستانه ... سلاطین ... آستانه امیر المؤمنین ...
... صورت ... حضرت ... آتش ... امیر المؤمنین ...
آن خانه ... خانه ... خانه ...
اما عمر آمد با جمعیت گفت آتش بیاورید ... آتش ... شد جناب فاطمه آمد ... داد
پدر آه

روی الصدوق رحمة الله علیه فی اماليه باسناده عن حمران بن اعين عن ابی محمد شیخ
لاهل الكوفة قال لما قتل الحسين بن علي عليه السلام اسر من عسكره غلامان صغيران
فاتى بهما عبيد الله بن زياد فدعا سجانا فقال خذ هذين الغلامين فمن طيب الطعام
فلا تطعمهما ومن الماء البارد فلا تسقهما وضيق عليهما سجنهما غرض شیخ صدوق علیه الرحمه
معلوم باید در کتاب امالی خود از حمران بن اعین روایت کرده او از ابو محمد که مردی بزرگ از اهل کوفه بود او میگوید زمانیکه جناب سید الشهداء را
شهید کردند دو نفر از عسکر او اسیر شدند که دو پسر صغیر بودند که مراد طفلان جناب مسلم بن عقیل اند از این صورت چنین معلوم میشود که این دو نفر
کودک همراه در خدمت جناب سید الشهداء بودند غرض آوردند نزد ابن زیاد پس طلبید زندانبان را و گفت که او از جمله دوستان و شیعیان آل محمد بود
حاله زندانبان را گفت این دو طفل را ... [illegible] ... آب سرد و خوشگوار بده و کار را بر ایشان
سخت بگیر مرد زندانبان آورد ایشان را حبس کرد وكان الغلامان يصومان النهار فاذا جنهما الليل اتي
بقرصين من شعير وكوز من ماء القراح این طفلان روزها را روزه بودند شب که مرد زندانبان وارد شد
دو قرص نان جو و کوزه آبی از برای ایشان آورد فلما طال بالغلامين المكث حتى صارا في السنة
زمانی چون بر ایشان در زندان طول کشید تا یکسال تمام شد در زندان ماندند برادر کوچک به برادر بزرگ گفت
برادر این مرد زندانبان ما را نمیشناسد ... در زندان ... ما ضایع شده بهتر
آن است که حسب و نسب خود را بیان نماییم ... که از خانواده محمد و آل محمدیم شاید طعام و آب ما را زیاد نماید چون هنگام
شب شد مرد زندانبان آمد برادر کوچک رو به او کرد ... مرد زندانبان آیا میشناسی ما را

اتعرف محمدا صلى الله عليه وآله قال ... [illegible] ... قال اتعرف
جعفر بن ابي طالب ... [illegible] ... قال اتعرف علي بن ابي
طالب ... [illegible] ... امام ... زاده ... تا زاده کان ...
کیانید ... طفلان مسلم بن عقیلیم ... [illegible] ...
این طلب ... شنید فانكب الشيخ على اقدامهما ... [illegible] ...
... هذا باب السجن بين يديكما مفتوح ... [illegible] ... در زندان ...
... [illegible] ... از زندان بیرون آورد دو قرص نان ... کوزه آب ... داد ایشان را ...
... [illegible] ... روانه شدند ...
... [illegible] ... طفلان ... [illegible] ...
... [illegible] ... طفلان مسلم بن عقیل ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
زن ... [illegible] ... طفلان مسلم ... [illegible] ...
هر که ... طفلان مسلم ... [illegible] ...
... [illegible] ... خوانند ...
محمد و آل محمد ... [illegible] ...
آن ... [illegible] ... از خواب بیدار شدند ... [illegible] ...

... [illegible] ... برادر ... [illegible] ... محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی
در بهشت ... [illegible] ... مسلم بن عقیل ... [illegible] ...
... [illegible] ... برادر کوچک ... ابراهیم ... گفت برادر جان ...
... [illegible] ... از خواب بیدار شد چراغ روشن ... [illegible] ... طفلان ... پدر
... [illegible] ...
... [illegible] ... طفلان مسلم بن عقیلیم ... [illegible] ... آب در کوزه ... آن ...
... [illegible] ...
آورده ... [illegible] ... حارث ... [illegible] ...
... [illegible] ... حارث ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... کودکان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible] ... حارث ... [illegible] ...
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible] ... برادر ... [illegible] ...
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible] ... آب ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَبیّ ... [illegible] ... عَلَیکَ السَّلامُ یا حَسَن ... [illegible]

[illegible] ... مَا الفَرقُ بَینَ العَقلِ وَالنَّفس

العَقلُ یَأمُرُکَ بالسَّلام وَالنَّفسُ ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... مِنها خَلَقناکُم وَفیها نُعیدُکُم وَمِنها نُخرِجُکُم تارَةً اُخری ... [illegible]

[illegible] ... ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِن قَلبَینِ فی جَوفِه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... الحَمدُ لِلّهِ الَّذی عَلَّمَ القُرآن

خَلَقَ الإنسانَ عَلَّمَهُ البَیان وَأنزَلَ لَنا کِتاباً فیهِ لِکُلِّ شَیءٍ تِبیاناً هُدیً لِلنّاسِ

وَبَیّناتٍ مِنَ الهُدی وَالفُرقانِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... وَعَلَّمَ آدَمَ الأسماءَ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ايها القمر المنير المتطرز في فلك السؤدد [illegible]

[illegible]

[illegible] ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا [illegible]

[illegible] ومن دخله كان آمنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

خصيصا بالولد الزكي الطاهر المنتجب المرتضى ان اسمه من شامخ علي

علي اشتق من العلي [illegible]

[illegible] بليت التمام [illegible]

[illegible]

مجلس تسمیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل [illegible]

[illegible]

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible]

[illegible]

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی [illegible]

[illegible] يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك [illegible] فان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله يعصمك من الناس [illegible]
[illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال لهم يا علي [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابي عبد الله [illegible]
[illegible] من كنت مولاه فهذا علي مولاه
[illegible]
[illegible]
[illegible] يا علي [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] امر الامامة امر الله [illegible]
سماوي نور جلي مقام دو علي وهو ملكوتي بالذات قدوسي بالصفات عالم بالمغيبات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سمعا وطاعة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابي عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] القائم الخلف المهدي سيدنا الطاهر العلم
[illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
انا فتحنا لك فتحا مبينا [illegible] جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا

[illegible] که بلغش [illegible] [illegible] جلب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] یا اهل العالم هلموا الی [illegible]

[illegible] یا اهل العالم انا القائم بامر الله [illegible]

یا اهل العالم انا الذی قتل جدی عطشانا [illegible] یا

اهل العالم انا الذی سلب جدی عریانا [illegible]

یا اهل العالم انا الذی ترک جدی سحقا [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا اخا اهل لک وصیته [illegible]

جبرامیدو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا امة الله [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

وا حبیباه لیتنی کنت عمیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عمامه امرا

[illegible]

عبدالعزیز

[illegible] قد جاءتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لکم آیة [illegible] ناقة الله وسقیاها [illegible]

[illegible] هذه ناقة لها شرب ولکم شرب [illegible]

حکایت طاوس یمانی

[illegible] فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم [illegible] ملک الملوک [illegible]

[illegible] ایها السید ابن السادات ایها الامام وابن الائمة ایها السلالة الطاهرة الزکیة [illegible]

[illegible] کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی [illegible]

[illegible] کذبت ثمود بطغواها اذ انبعث اشقاها [illegible]

[illegible]

[illegible] ای ابا عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] نزلت فی علی ثلاث مائة آیة [illegible]

[illegible] انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین

یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت یعقوب [illegible]

[illegible] فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا [illegible]

[illegible]

[illegible] الحق [illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها [illegible]

[illegible]

اللهم صل وسلم وزد وبارک علی السید المرتجی والامام المجتبی علم الهدی صاحب الجود والمنة
کاشف الکرب والمحن ابی محمد الحسن

[illegible]

کالبدر المنیر فی کبد الظلماء [illegible] اصبح من الشمس وابهی من [illegible]

[illegible]

ایها الذین [illegible]

[illegible]

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

[illegible]

[illegible] یا اباالحسن تفدیک نفسی ومهجتی [illegible]

[illegible] یا رابع الخلفاء

[illegible]

[illegible] خلیفة فی الارض [illegible]

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible]

[illegible]

[illegible] ان لله ملکا ینادی کل یوم لدوا للموت وابنوا للخراب [illegible]

[illegible]

[illegible] ... تمام است کف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

حضرت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible] ... الطّر الی اجابتک ... [illegible]

[illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله و علی ولی الله

هدیة من الله العزیز الحکیم الی علی ابن ابی طالب عهد القمیص موسی ابن عمران ... [illegible]

[illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... لم یخب الآن من رجاک و من حرّک من دون بابک

الحلقة انت جواد و انت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة لولا الذی کان من اوائلکم کانت

کانت علینا الجحیم منطبقة ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... خذها فانی الیک معتذر و اعلم بانی علیک ذو شفقة

لکن ریب الزمان ذو غیر و الکف منی قلیلة النفقة ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... یعقوب ... العابدین ... [illegible]

[illegible] ... یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم

لی ساجدین ... [illegible] ... حضرت

یعقوب ... یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک ... [illegible] ... حضرت یوسف

[illegible] ... یعقوب ... [illegible]

[illegible] ... یعقوب ... یوسف ... [illegible]

[illegible] ... حضرت یوسف ... [illegible]

[illegible] ... حضرت یعقوب ... [illegible]

[illegible] ... یعقوب ... [illegible]

[illegible] ... یعقوب ... [illegible]

[illegible] ... یعقوب ... یوسف ... [illegible]

[illegible] ... حضرت یعقوب ... یوسف ... [illegible]

[illegible] ... و ابیضت عیناه من الحزن ... [illegible]

[illegible] ... یوسف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

[illegible] ... فاطمه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... لوح محفوظ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حجرت ... [illegible]

[illegible] ... البلاء موکل بالانبیاء ثم بالامثل فالامثل ... [illegible]

[illegible]

داده شد ... وداع ... ابراهیم ... که او را از ماریه قبطیه بود ... [illegible]

... حضرت حسین ... السلام علیک ... السلام ... الی الحسین ... [illegible]

... حضرت ابراهیم ... [illegible]

... فاطمه ... حسن ... [illegible]

[illegible]

... الحمد ... والکبر ... [illegible]

... امیر حمزه ... [illegible]

[illegible]

... هذا قبر علی ابن ابی طالب ... [illegible]

[illegible]

... حضرت فاطمه ... حسین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] در مجلس قرار گرفت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] انّ زلزلة الساعة شیٔ عظیم [illegible]

[illegible] وهو العلیّ العظیم [illegible]

[illegible] ولهم عذاب عظیم [illegible]

[illegible] انّ الشرک لظلم عظیم [illegible]

[illegible] بسحرٍ عظیم [illegible] بهتان عظیم [illegible]

[illegible] ذلک هو الفوز العظیم [illegible]

[illegible] ذو العرش العظیم [illegible]

[illegible] انّ اکرمکم عند الله اتقیکم [illegible]

[illegible] اللّهم لا مانع لما اعطیت [illegible]

[illegible]

[illegible] الصالحون [illegible] الصالحون [illegible]

[illegible]

[illegible] قطعه [illegible] قطعه [illegible] رحمت [illegible]

امروز منتهی است به پیغمبر خاتم زیرا بروایت پیغمبر امروز زار زار از دنیا رفت و بنام قرب و جاب و دانه جلت فرمود به از بر نسیم رحمت خدا آید
وزیدن گرفت فرمان آمد جبرئیل به بهشت برو زینت نما حور العین برو با یاران غلمان بگو صف بکشند شاید روح شریف جناب
خاتم الانبیا باشند فرمان آمد عزرائیل تو هم برو به قبض روح پیغمبر خاتم اما با ادب باش عزرائیل آمد پیغمبر تمام با ادب در
ایستاد صدا بلند کرد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة جناب فاطمه آمد گفت کیستی تو عرض کرد مرد غریبی هستم از بوده آمده ام
بزیارت حضرت پیغمبر رسیدم جناب فاطمه فرمود ای مرد پدرم حالی ندارد تب دارد و در بالین بستر افتاده تا سه مرتبه صدا بلند کرد باز پیغمبر آمد ابرو
ای کلثوم پدرم حالت ندارد مرتبه سیم جانی صدا بلند کرد پیغمبر چشمها را باز کرد فاطمه جان این مرد از کجا می آید عرض کرد
پدر جان بگمرد غریبی است آمده میگوید میخواهم صحبت پیغمبر رسم فرمود دختر جان بگو یا بیاورد غریب نیست اجل است از هیچ
در خانه اذن نمی گیرد از این خانه اذن می طلبد عزرائیل از آن در خانه اذن گرفت اما عزرائیل آتش بجانی در خانه
زد عزرائیل آمد وارد شد السلام علیک یا رسول الله فرمود و علیک السلام برادر بدیدن من آمدی یا به قبض روح
من آمده عرض کرد یا رسول الله بقبض روح تو آمده ام فرمود تقدر مهلت بده تا برادرم جبرئیل باید حضرت جبرئیل آمد
السلام علیک یا رسول الله برادر برادر چنین حالی خوب تنها میگذاری عرض کرد یا رسول الله شغلی شما را تسلیم بهشت برای زینت
مرحوم فرمود برادر اینها عقلی دلم خوش نمی کند بگو به علم ازت من چه خبر داری جبرئیل رفت تا باز نزول کرد
یا رسول الله خدا میفرماید تقدر از امت تو بتخشیم تا آنکه خوش راضی شوی فرمود الحمد لله جان عزرائیل
کار خود را بکن عزرائیل آورده شدم یا رسول الله این شخص همه مشغول بود در آنش میر جانه فاطمه زد
همین است چادر از سر ریخته بود سر مبارک رسول الله در دامن امیر المؤمنین فرمود یا علی جانم جگرم میسوزد آبم ده
امیر المؤمنین آب حاضر کرد او سیراب نمود آنکه از دار دنیا رفت سیراب از دنیا رفت اما وقت جان
دادن حسین فرمود دم جگرم از تشنگی کباب شد پیغمبر در وقت جان دادن سرش در دامن امیر المؤمنین
بود امام حسن از دنیا رفت سرش در دامن برادر اما حسین وقت جان دادن که سرش بر روی خاک گرفت شمر با یک
جگه

مجلس جناب عباس

بروایت شیخ مفید علیه الرحمه این سه برادر بود مقامات در میدان عازم میدان شدند از جانبین مطلع نور عباس حسین از جلو دار بر بالشد
آن آن ملازمی ستاره ماه این برادر با علم کی سوار در پیش برادر بود دار و جنگ این رشید با کمال جلادت فرمود یا
برادر فی دست و تیغ از خون دشمن رنگ کنی پشت به پشت برادر جنگ کنی بجمع علم کرده داریم هم کسی که بپای بیداد آیم
فرمود برادر تو به میمنه لشکر حمله نما من بمیسره شاید جرعه آبی از برای اطفال بیاوریم آن حمله به میسره لشکر رجز خواند کفر القوم وقدما
ما عموا عن ثواب الله رب الثقلین جناب ابوالفضل حمله به میمنه لشکر رجز میخواند انی انا العباس ذو التودد این برادر
لشکر بر رحمه برادر هم مانند برگ خزان تیرها چون گوی در میدان شمر ملعون صدا بلند نمود در دم اینها بر امیر المؤمنین هستند این برادر در کوفه تشنه نشدند
لشکر از تیرها بودند می کوار نه حالی شدید میان این دو برادر جدائی به یکدیگر میرسند صد هزار لشکر را حرکت کرد جدائی به چشمه نمایان این
برادر کوفه شامی هم آوردند حمله در رسیدن شدند آن برادر تشکیف ابانی رسول الله آن برادر تشکیف ابانی
علی المرتضی آن نبوده ابانی مکه و منی جناب ابوالفضل نمود ابانی زمزم و صفا ابوالفضل گرفتی داده بر دیار برادر آمد ما
چشم بود برخیه علم برادر بکمر به دید دیگر علم برادر بزبانی نیست آن بقیه آمده دید تیره دار از سرش بالا در گرفته شد حضرت آمد برادر را
دید برادر گرفته نمود برادر در هلال و ضمیر برادر بحیات از عوض کو برادر در جای خم اللّٰهُ ما دامیکه فرمان داد آب را که بچه ها سکینه
وعده آب داده ام تا شروع لکو بالین برادر گریه کرد برادر در پیدم بود در برادر در سینه نشستم لبها را در دهان اطفال بود را در حال درد
لشکر برادر رسید شیر گرفته نمود در برادر رسید دختران فرات آمده نمی خوابانیده گریه کرد به بالین برادر در خیمه لکو قا جنیه امامت
با صبر امام بالین برادر در غش سکینه آنها بدان برادر نریب به راه آمد بالین برادر در دید برادر جان ام زرق را دو برادر سینه تا رخوت از بالین برادر برخاسته
خیمه قدم بخیمه نهاده سکینه آمد بابا عمو جانم چه شد فرمود عمو جانت شهید گردید

لیلة الهریر

بعد از وجود مبارک رسول الله از تمام موجودات پیغمبر علی بن ابی طالب بعد از وجود رسول الله چه قدر اذیت و زحمات کشید چه قدر
شمیرها زد چه جنگها که در عالم مخصوص از جنگهای جناب امیر المؤمنین هیجده ماه تمام با معاویه در وقعه صفین جنگ کرد از جمله جنگهای
نامی علی بن ابی طالب در این وقعه جنگ لیلة الهریر بوده که از اخبار سلاطین میگویند هر لشکر هم خورده شب نه روز
همه لشکر هم خورده مالک اشتر مانند شیر غران و سایر یاران همه با شمشیرهای برهنه حمله میکردند جناب امیر المؤمنین مانند شیر
غضبناک ذوالفقار را کشیده حمله میکرد و میفرمود علی المنصور دیگر فرصت نماز نبوده همه با اشاره نماز خواندند یک شب
از آن شبها علی پانصد تکبیر تمام کرد هر تکبیر را که میگفت یک تکبیر میگفت لشکر معاویه مانند سگ صدا را بلند بلند
بودند در آن وقعه حضرت نهصد نفر بود به تنهائی بدرک فرستاد صدا الحذر الحذر الفرار الفرار از لشکر معاویه بلند شد معاویه دید دیگر شیرازه
لشکر از هم پاشیده میشود عمرو عاص را طلبید گفت وای بر تو علی به لشکر ما تمام کرد بیغیر بار یک کف امروز فرسیده است تکلم با علی
تو طاقت نخواهد آورد مقابل جانی اما فی یکدفعه از برای تو امروز نگاه داشته ام فردا که صبح میشود حکم کن تمام لشکر
قرآن ها را بالای نیزه ها نمایند فردا که صبح شد نمیدانم جنگ از جانب امیر المؤمنین کو بیدند بیکمرتبه تمام لشکر معاویه قرآن ها
نموده ند چهار صد قرآن بالای نیزه نصب کرده بود قرآن بزرگ که بخط عثمان بود او هم آورد بر بالای نیزه نمودند
با چهار نیزه او بلند کرده فریاد کرده ند وای بر یاران اصحاب امیر المؤمنین انقدر خون مسلمانان بریزید میان ما و
شما این کلام الله حکم کند ما تقریر کلام خدا نمیدانستیم اینکه این خدعه را عمرو عاص بکار برده دیدند هزار لشکر حضرت
ایستادند رو به امیر المؤمنین گفتند عجب حرفی فرسیدند این جماعت و حالا که تمام آنها بیست هزار نفر یکی حافظ
قرآن بودند بیشتر آنها از کثرت عبادت پینه بسته بود با وجود این رضا نشد گفتند حق با این جماعت
پیدا شد انها راست میگویند رفتار ما با کلام خدا امر نماید حضرت فرمودند اصحاب والله اینها دروغ است
ابکر

نمی بکوبند این کلام را مطلقا اینها برای شمشیر کشیده اند از خدعه و حیله و مکر از پسر نابغه است عمرو عاص بزید فرمایش حضرت را قبول نکردند
گفتند بگو قسم حرف بی جواب است که این جماعت میزنند اگر نه مالک اشتر که رود الله ترا مثل میکنیم مانند عثمان میکشیم و یا که میدهیم
بدست معاویه حضرت دید دید علاج ندارد کسی را روانه کرد از پی مالک بر کو چهار نکن مالک عرض کرد به الله هم یا امیر المؤمنین از مالک
بگو یا علی چند دقیقه صبر نماید لشکر را تمام کردم آن بیست هزار نفر گفتند یا علی بخدا قسم اگر مالک نیاید ترا میکشیم حضرت بعد از
که او روانه کرد دانسته مالک جنگ نکن مالک آمد عرض کرد قربانت گردم اگر یک ساعت را مهلت میداد دیدم تمام لشکر معاویه را تمام میکردم
فهمیدم این خدعه از پسر نابغه است لیکن از آنکه لشکر از طرفین آرام گرفتند معاویه عمرو عاص با جماعتی روانه کرد خدمت حضرت خواهش کرد
مکان
این جنگ به صلح نمایند که شما و نفر تعیین نمایند هشت ماه تمام مهلت بود اینها نفر بروند بدومة الجندل شور نمایند
شورا را دومة الجندل قرار دهید هر چه صلاح شد همان طور رفتار نماید در این امر معاویه از جانب خود عمرو عاص را وکیل کرد آن جماعت
بیست هزار نفر گفتند از جانب یا هم حکم ابو موسی اشعری باشد حضرت فرمود ند نمیخواهم قرشی حکم قرار دهید چنانکه معاویه از جانب خود
عمرو عاص را حکم قرار داده شما هم امام حسن را حکم قرار دهید گفتند یا علی او از شما است قبول نمی کنیم حضرت فرمودند پسر عم من عبدالله بن عباس را حکم
قرار دهید بجهت آنکه عمرو عاص در خدعه و مکر تمام است ابن عباس در مقابل او باشد فریاد زدند او هم قبول نکردند حضرت فرمود پس مالک
اشتر را حکم قرار دهید گفتند تمام این فتنه ها با او است او را هم قبول نکردند گفتند باید ابو موسی اشعری باشد ناچار حضرت ساکت شد
اما در حضرت زیاد بود داشتند صلح نامه نوشته شد عمرو عاص با چهار صد نفر از جانب معاویه ابو موسی با چهار صد نفر از جانب امیر المؤمنین او آنها
شدند بدومة الجندل معاویه با لشکر خود آمد شام امیر المؤمنین با لشکر آمد بکوفه این است [illegible] تا عده

رشت بما که هر دو حاضر باز ابوموسی گفت چه باید کرد ابوموسی گفت من یک قولی دارم باید هر دو اینها را از خلافت خلع نمود بعد از خلع مردم جمع شوند
هرکس را که می‌خواهند خلیفه از برای خودشان قرار دهند عمرو عاص گفت عجب قولی است من تمام این خیال را دارم بعد از اتمام عهد قربانی دارند تمام مردم
در مسجد جامع جمع شوند عمرو عاص از آن خدعه که داشت در همه کارها ابوموسی را مقدم میداشت عبدالله بن عباس آمد نزد ابوموسی گفت مبادا که عمرو عاص ترا
فریب دهد در این کار ترا مقدم بدارد که این مرد بسیار خدعه دارد ابوموسی گفت با ما عهد و پیمانی بسته که خلاف ننماید بعد از آنکه تمام مردم جمع شدند
یک منبری نصب نمودند ابوموسی رو کرد بعمرو عاص گفت بسم الله برو بالای منبر عمرو عاص گفت من هر وقت دیده بودم در کارها از تو مقدم باشم
تو باید در این کار مقدم باشی ابوموسی رفت بالای منبر خطبه خواند تمام مردم جمع بودند بعد از خطبه رو بمردم کرد گفت ایها الناس در این مدت
ما در اینجا بوده‌ایم صلاح و مصلحت شما را در این امر دیدیم با هم فکر و کنکاش و حکمیت در امر شما نمودیم صلاح آن است علی را با معاویه از خلافت خلع
نمایم بعد مردم خودشان جمع شوند هر کرا که خلیفه خواهند تعیین نمایند اینک من او را از منصب خلافت و ریاست خلع نمودم بعد ابوموسی رو بمردم کرد
گفت ایها الناس بدانید من علی را از منصب خلافت خلع کردم مانند این انگشتر که از انگشت خود بیرون آوردم انگشتر را بیرون آورد گفت و از منبر
بزیر آمد عمرو عاص رفت بالای منبر گفت مردم شما همه شنیدید چنانکه ابوموسی علی را خلع کرد من معاویه را بمنصب خلافت نصب کردم مانند این
انگشتر که در انگشت خود کردم ابوموسی از جای خود در حرکت آمد سخنان ناملایم و فحش با هم گفتند این خبر رسید بامیرالمؤمنین خیانت ابوموسی
معلوم شد اصحاب بعضی طعن و بعضی سرزنش کردند حضرت بر آشفت ... بالای منبر رفت خطبه خواند و فرمود ایها الناس من شما را از این امر منع نمودم
نمودید حرف مرا گوش نکردید این خدعه بود که پسر نابغه بکار برد ... انکه ... معاویه استیلا پیدا
کرد حکام و عمال حضرت را معزول کرد از جانب خود حاکم نصب نمود دل امیرالمؤمنین از این بدرد آمد محمد بن ابی بکر را در مصر
شهید کردند معاویه جماعتی را روانه کرد در مصر احاطه کردند محمد بن ابی بکر را گرفته هرچه فریاد کرد مردم جلو او را نگرفتند

کباب شد آمد و دید گفت آب بکن ... چنانکه عثمان را با لب تشنه شهید کردند ظالمی فریاد کرد که من ترا آتش خواهم زد با آنکه سر از بدن او جدا کرد
یک خورده ... بود در جای بدن محمد او در میان پوست خر مرده گذارده آتش زدند این خبر رسید بسمع والدش امیرالمؤمنین ... کرد ... حیدر
بخوانید اوقات آنحضرت تلخ شد رنگ از صورت آنسرور پرید ... باحاکم او این قسم رفتار نمودند اما امیرالمؤمنین ...
بشنو و به بینید فرزندی چنین بود در گرد قتلگاه با چهار هزار زخم تیر با پاره پاره جگر از قفا سر برید روزی پیغمبر در مسجد بود اصحاب همه در خدمت
آنسرور بودند امیرالمؤمنین هم در خدمت آنسرور حاضر بود عرب وارد شد شمشیر برهنه در دست داشت آمد ایستاد در مقابل رسول الله عرض کرد
انت الکذاب تو که آن پیغمبر دروغ گو آسمان سایه نه افکنده برکسی گوینده دروغ گوتر در زمین غیر از تو نیست اصحاب همه مبهوت شدند جرأت
شمشیر کشیده عرض کرد یا رسول الله اذن بده که گردن این عرب بزنم حضرت فرمود آرام بگیر پس فرمود ای برادر عرب دروغ ما از کجا معلوم شد بگو تحقیق خدا
قسم که ... این مرا چه معلوم میدانند بیا ایمان بیاور عرب بر آشفت حضرت فرمود در هر نوع معجزه از من میخواهی فی الحال ظاهر کنم آن مرد عرب
عرض کرد یا رسول الله من از طایفه بنی سلیم هستم که از میان طایفه خود در آمدم در میان بیابان یک سوسمار را گرفتم در بغل دارم اگر این سوسمار بزبان آمد اقرار
نبوت پیغمبری ترا میخواهم ایمان آورم عرب آن سوسمار را بیرون آورد حضرت فرمود ای سوسمار بگو خدا بزبان آمد ای سوسمار بزبان آمد بزبان
فصیح عرض کرد السلام علیک یا رسول الله من شهادت میدهم که تو پیغمبر آخر الزمان هستی عرب گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله ایمان آورد
حضرت فرمود یا اخا العرب حالا تو تشنه راه داری عرض کرد یا رسول الله از میان قبیله خود برآمدم از من فقیرتر کسی نبود حضرت فرمود اصحاب کسی هست
که در میان شما یک ناقه بدهد در بهای آن ... ... از برای او بهشت ... سعد بن عباده انصاری برخواست عرض کرد یا رسول الله
من ناقه دارم ... ... آن ... داد حضرت فرمود کسی هست یک تاج بدهد بر سر عرب ... امیرالمؤمنین برخواست
عمامه خود را از سر برداشت داد بآن مرد عرب پیغمبر فرمود آیا کسی هست یک توشه بدو ... مرد عرب سلمان بلند شد

عرض کرد یا رسول الله من میروم بحجرهٔ فاطمه شاید از برای این مرد عرب چیزی ... سلمان آمد در پشت در حجرهٔ طاهره چیزی زد
آمد بخدمت جناب فاطمه تمام مطالب را من البدایه الی النهایه بجهت آنمخدره بیان نمود آنمخدره فرمود سلمان بحق خدا قسم است که امروز
سه روز است حسنین من غذا نخورده‌اند حالا آمدند از شدت گرسنگی شکوه کردند رفتند خوابیدند اما چونکه این امر برای خدا است
برای رواج دین پدرم رسول الله است بیا این چادر مرا ببر نزد شمعون یهودی گرو بگذار یک صاع جو یک صاع خرما از آن جو را
آرد نمایم نان بپزیم تا بجهت توشه راه مرد عرب سلمان میگوید دیدم آن مخدره چادر خود را آورد چند جای آن وصله دارد آورد
نزد شمعون یهودی شمعون یک نگاهی بآن چادر نمود گفت بخدا قسم این زهد همان کسی است که موسی کلیم خبر داده در تورات حالا ایمان
آوردم اشهد ان لا اله الا الله یک صاع جو یک صاع خرما داد و چادر را پس داد سلمان آورد خدمت فاطمه آورد آن جو را آرد نمود خمیر کرد نان پخته نمود
داد آورد بجهت آن مرد عرب سلمان آمد تمام مطالب را بخدمت رسول الله بیان کرد پیغمبر با امیرالمؤمنین آمدند نزد فاطمه رسم پیغمبر
بود هر جا که تشریف میاورد در خانه فاطمه صدا میزد السلام علیک یا اهل بیت النبوه فاطمه میآمد پدر را استقبال میکرد
رسول الله آمد دید چشم های فاطمه از شدت گرسنگی زرد شده فرمود فاطمه جان این چه حالت است عرض کرد
پدر جان امروز سه روز است من و حسنین غذا نخورده‌ایم حسنین خوابیده‌اند دل رسول الله بدرد آمد فاطمه آمد مصلا
در رکعت نماز بجا آورد دعا کرد دیگر نه یک قاب طعام بهشتی نازل شد رسول الله آورد و صرف نمود
بی بی جلال بود دختر زینب دارد هول دارد ... ... کشید فاطمه ...
این هم قریبه که امیرالمؤمنین بکار برد بهتر و بالاتر از آن ضربت بخود در روز احزاب بکار برده ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ
عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ پیغمبر اکرم با اصحاب ... گوید ... عمرو ... فارس ... میدند سلمان ...

با رسول الله امر نمایید اصحاب خندق بکنند در راه لشکر ... که دشمن ... عبور کنند پیغمبر ... این کار را نمود ... نازل شد یا رسول الله
سلمان خوب ... حکم نما اصحاب خندق حفر نمایند پیغمبر در میان اصحاب قسمت نمود در میان هر یک از اصحاب عرض میکردند یا رسول الله سلمان منا
بعضی سلمان را با بجهت اینکه سلمان در این کار خبره بود بلند بود پیغمبر فرمودند سلمان با ما اهل بیت است خندق تمام نمودند عمرو بن عبدود آمد با جماعتی
رسول الله را اصحاب خندق ... ... کشید این بیت ... از کارها آن ... بعضی سلمان باشد عمرو مرکب خود را جهاند جست از خندق ...
مرکب خود را جولان داد ... مبارز طلبید کسی جرأت نکرد ... صدا را بلند کرد اصحاب ... فریاد کرد هم صدا ... شد ...
جمعیت ... در میان شما باید مقابل ... پیغمبر فرمود آیا ... از ... دشمن ... امیرالمؤمنین ... عرض کرد یا رسول الله
من میروم مقابل این مرد پیغمبر فرمود بنشین یا علی پیغمبر ... مرتبه ... کسی ... این مرد ... سلمانان ... بار امیرالمؤمنین بلند شد
عرض کرد یا رسول الله من میروم باز پیغمبر فرمود یا علی بنشین ... مرتبه ... اینکه ... پیغمبر فرمود یا علی این عمرو ... علی بن ابی طالب
... عمرو ... ... این ... عرض حضرت او را طلبید ...
مبارک ... پیغمبر ... علم داد ... او را روانه کرد ... ...
... حمزه را ... ... جعفر ... ... دیگر ... علی ... پیغمبر دعا کرد ... دل
همراه او است ... حضرت آمد مقابل عمرو ... ...
... ... گفت ... حضرت ... علی ابن ابی طالب ...

اگر لطف بجوان برگرد و برو فی باید بر رفاقت دارم والله سرت بالای نیزه بلند میکردم که همه لشکر ببینند چندان نگاه میداشتم تا جان تو بالای نیزه برآید حضرت
فرمود فرآمده ام اگر شهید شدم این سعادت نصیب حضرت سه مطلب از او خواهش کرد گفتا و الله یا قبول اسلام تا گفت این محال است نمی شود فرمود
بیا برگرد و برو کار خود با لشکر گفت این کار رسوائی است [illegible]

[illegible]

[illegible]

سادات نور دیدهٔ اشراف عالمند — از بهر آنکه سید کونین گفته است
از عترت محمد و ز حرمت علی — الصالحون لله والطالحون لی

[illegible]

[illegible]

پیغمبر را بو[ی] نهانی گریه کرد و نگاه بجناب امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله چه کنم تا سلمان تشنه نیست مرا اذن بده تا بیرون بروم پس برای اینکه جماعت پیغمبر فرمود برو یا علی برو خدا
حافظ تو است پیغمبر علم را داد بدست امیر المؤمنین بیرون رفت و روانه شد ... پیغمبر دستها را بلند نمود و به آسمان دعا کرد در حق امیر المؤمنین اللهم
لو علی ... آن سوگند ... هرکجا است خدایا بلا کشد ... راوی میگوید من در خدمت امیر المؤمنین بهم قدر از پیغمبر جدا
شدیم علم را بدست گرفت ... بزبانی جاری میکرد ... رسول الله ... من مردم ... خوانم بسوی خدا
اگر آنچه ... بیاور ... تا بیاید والله ... رسیدیم بسر چاه در حوالی آن چاه نزول نمودیم حضرت
صدا بلند نمود و تکبیر گفت و فرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا میگوید دیدم از میان چاه عفریتی بر آمد
مانند ... بر آن چاه آمد
نیامده ... امیر المؤمنین
بدین قسم ... مظهر العجایب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ... کلمات
شنید ... ذوالفقار ...
... چشم
... میخواند
... عظیم بلند
شد ...

خاتم ... حضرت ... امیر المؤمنین حضرت آیه ... الصافات صفا
... و آتش ها ... حضرت ... ما
... ریسمان ... بریدند
... بیرون انداخت حضرت ... از چاه بر آمد حضرت ... داد
... حضرت ... ابیات ... خواند انا علی الانزع البطین اضربها مات الید بالسیف
ان تقطعوا الدلو الینا ثانیا اضربکم ضربا بغیر حیف عفریتی در میان چاه ... ابیات ... خواند در جواب حضرت
یا صاحب القول الکذوب الاقطع ما لک فی شربنا من مطمع امنع من البئر و لا تصدع حضرت در جواب او فرمود
یا صاحب الشعر اللعین الکاذب سوف ترى منی عذاب واصب ان کنت لا تعرفنی عند اللقاء
انا علی هادم الکتائب حضرت ... چاه ... ریسمان ... حضرت فرمود
... از چاه ... دلو
... آمد
... در میان چاه افکنید
... ریسمان ... در میان چاه ... کرده
عمر بن امیه عرض کرد یا علی این چاه بسیار عمیق است ... در این چاه ... آنچه ... میان چاه ... کرده

با آتش ... حضرت ... رسول الله ... چاه ... قیس بن سعد میگوید ... امیر المؤمنین ... میان چاه ...
چاه رسیده دیدیم ریسمان قطع گردید ما صدا را بگریه و فغان بلند کردیم امام علیه السلام در قعر چاه قرار گرفت ... ذوالفقار ...
سپر ... عمر بن امیه میگوید ما یقین نمودیم ... حضرت در این میانه صداهای عظیم از چاه بلند است شعلهای آتش بیرون
می آید ما صدا بلند نمودیم یا ابا الحسن کسی جواب ... بگریه و زاری از امیر المؤمنین قطع حیات نمودیم زمانی همین قسم ماندیم
به اراده کردیم که برگردیم ... صدای ... بلند ... صداهای شیاطین و عفاریت
می شنیدیم ... یا علی امان ... امان بده حضرت ... قسم ... امان ... بگویید لا اله الا الله
... دیگر ... هر که ... چاه ... حضرت در قعر چاه بود ... قطع گردید
ما متحیر ماندیم خواستیم برگردیم دیدیم رسول الله حاضر شده آمد بر سر چاه شروع کرد گریه کردن جبرئیل آمد یا رسول الله این گریه ...
... خدا ... یا رسول الله ... شیطان ...
... آمد سر چاه صدا را بلند نمود یا ابا الحسن ... لبیک لبیک یا رسول الله ... ریسمان فرود آوردیم امیر المؤمنین
... از چاه بر آید ... دیدیم حضرت ... از چاه بر آمد رسول الله علی را بغل گرفت فرمود یا علی ... تعریف کنم
تعریف ... حضرت ... امیر المؤمنین ...
عفاریت ... سر چاه آب سیراب شدند ... را پر کردند تمام

و عفاریت ... بیعت ... امیر المؤمنین ... پادشاه ... پادشاه ...
در روز عاشورا ... حضرت ...
... عالمهای ... پادشاه ...
حربهای آتش ... یا بن رسول الله ... این قوم ... این واقعه ...
از ... قلب عالم امکان ... از زنده ...
بعد از عزیزان ... جهان ... اگر ... ای امام ...
اذن ... رفته بودم ...
امیر المؤمنین امام حسین ...
از ... امیر المؤمنین ...
... آه ... حضرت ...
سرها بالای نیزه ... حضرت ...
معتبرین از علما ... عمر بن الخطاب ... رسول الله ...
آیا فراموش کرده ... ابوبکر و ابوذر ... رسول الله ...
در طرفی نشستیم ... رسول الله ...
ثم قال قم یا ابا بکر و سلم علی علی بالامامة و خلافة المسلمین

پیغمبر رو را به بیده بکر نمود و فرمود برخیز علی بو بدین نوع سلام ادا بکن رجوعت به امیرالمؤمنین سلام نمود به هر یک از ما سه بو پیغمبر فرمود برخیز علی سلام کوه [illegible]
القاه پیغمبر فرمود یا علی برخیز حالا این نور سو بیفزاین شمس را سلام کن امیرالمؤمنین رجوعت فرمود السَّلامُ عَلَیکِ اَیَّتُهَا الآیَةُ المُشرِقَة
القاه آفتاب بلرزه برآمد سلام سو جواب داد بعد پیغمبر رجوعت الی کلمات سلام بیان فرمود که خدا در حق تو عطا کرد به برادرم سلیمان حشمت [و]
ملک و سلطنت را بگاه بوده را در یک شبانه روز با این بساط او بوراه [illegible] آن بار بورواه کنز انیدی بساط بو حرکت بده و برساند باصحاب کهف
بکن به بار رجوعت بساط را بلند نمود و آورد در نزد اصحاب کهف فرود گذارد ما تمام لیکان اصحاب کهف بو سلام کردیم به امیرالمؤمنین فرمود
السَّلامُ عَلَیکُم یا اَصحابَ الکَهف در جواب علی گفتند وَعَلَیکَ السَّلام یا وَصِیَّ رَسُولِ الله اِنّا قَومٌ مَحبُوسُونَ فی هذا مِن
دقیانوس قربانت شوم ما از زمان دقیانوس تا الی کنون در این مکان حبس میباشیم آنگاه حضرت فرمود چرا جواب سلام اینها [illegible]
نداوید عرض کرد دندیا علی ما جماعتی هستیم جواب بنده ایم پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد و تو وصی پیغمبر خاتم هستی به امیرالمؤمنین فرمود حالا بیایید
در بساط قرار بگیرید آمدیم نشستیم بار بحرکت برآمد بساط بو بلند نمود در زمین فرود آمدیم حضرت با پای مبارک بو بر زمین زدند
چشمه آبی ظاهر گردید حضرت وضو گرفت ما هم وضو گرفتیم بعد فرمود حرکت نمایید تا نماز بو با پیغمبر در مسجد بگذاریم بار بساط را
بلند نمود در مسجد رسول الله ما بو زمین گذارد در زمانی بود که رکعت اول نماز صبح بود اما نمیدانم امیرالمؤمنین با این قوه و قدرت
بیاید زمین [illegible] ناکر بلا [illegible] آن زمانیکه در زمان غریب و تنها مانده [illegible] الی آخر

یوم ششم شهر صفر عبدالله بن بدیل ورقاء در زمین صفین در رکاب جناب امیرالمؤمنین شربت شهادت نوشید بعد از آنکه بروز بین انظار معاویه با عبدالله بن عامر
ملاقات کرده به روز کشته عبدالله به معاویه گفت حمد میکنم خدا را که یک چشم عامر نابینا گردید بواسطه عبدالله بن بدیل ورقاء امید که یک چشم دیگر عامر هم کور شود
ملاد معاویه بالک شیر بود بخدا و هانی معاویه بو [illegible] از قوم جهنم به اراده کرد بدن عبدالله بو مثله نماید عبدالله بن عامر گفت بخدا قسم نمیگذارم
چرا بواسطه آنکه این مرد با من رفیق بود نمیگذارم بدن او بو اذیت به آزار رساند عبدالله عامر نمیگذارد معاویه بدن عبدالله بن بدیل ورقاء را
اذیت نماید اما بدن حسین سه شبانه روز بروز زمین ماند بعد از کشتن از آن بدن در شیر برداشتند عمر سعد حکم کرد ده نفر ولد الزنا را
اسبها را سوار شوند بر روی بدن ابی عبدالله   پیغمبر با اصحاب بسیار موعظه میکرد برادران زکوة بدهید روزی عربی مهار ناقه بدست
آمد اراده ناقه را آورد بعنوان زکوة خدمت پیغمبر حضرت قبول از او نمود به سلمان فارسی فرمودند این ناقه بو ببر قیمت [illegible]
سلمان آورد ناقه را قیمت نمودند آورده خدمت پیغمبر حضرت وجه قیمت ناقه را از خودش داد بعنوان زکوة ناقه را از جهت خود نگاه
داشت شد ناقه سواری رسول الله پیغمبر هر غزوه تشریف میبرد آن ناقه را سوار میشد پیغمبر یک شب از حجره برآمد آن ناقه [illegible]
الحمد [illegible] مهار پیغمبر زبان آمد السلام علیک یا نبی القیامه پیغمبر فرمود ای ناقه تو از کجا فهمیدی من نبی القیامه هستم عرض کرد
قربانت شوم یک روزی در صحرا مشغول چریدن بودم گرگان چندی آمدند که مرا پاره نمایند ناگاه یک صدائی
بلند شد وای بر شما مبادا صدمه به این ناقه وارد بیاورید بواسطه آنکه برای این ناقه زینت قیامت خواهد سوار شد یا رسول الله

از آن روز من منتظر بودم که صاحب من خواهد شد یا رسول الله من خیلی حاجت دارم بشما حاجت اول آن است [illegible] در دنیا سوار شوی در قیامت هم به من سوار شو
حاجت دیگرم آن است از خدا بخواهید بعد از شما من زنده نمانم این بود امروز که پیغمبر طلب فرمود این حیوان دیگر آب و علوفه نخورد آمد بالای تربت پیغمبر
شروع کرد گریه کردن از بس که سر گذارد و مالید قبر رسول الله به دیوانه وار گردش میکرد تا آنکه آمد و دید آتش به در خانه حضرت زدند [illegible] زمین
خانه فاطمه آمد آب و علوفه آورد و سر آن حیوان را بدامن گرفت آن حیوان آب و علوفه نخورد و به زبان آمد فاطمه جان دیگر من بعد از پدرت
پیغمبر آب و علوفه نمیخورم همان در دامن فاطمه جان داد اما وقت جان دادن حسین کسی نبود سر او را بدامن بگیرد جناب امیرالمؤمنین بجهت
احترام رسول الله آن ناقه بو دفن نمود اما بدن حسین سه شبانه روز بروز زمین ماند [illegible] بسیار داه
جناب امیرالمؤمنین در مسجد با اصحاب بسیار موعظه نمودند یک [illegible] وارد شد سلام کرد حضرت جواب سلام او نمود بعد فرمودند یاران کی است
احمد کوفه عرض کردند قربانت شوم احمد امروز مشغول است بکار [illegible] خود دکان خانه میسازد بواسطه این است که بنماز جماعت
نمیرسد حضرت فرمودند اصحاب برویم بخانه احمد مبارکباد دادن اصحاب را برداشتند روانه شدند تا آنکه [illegible] از تشریف آوردن حضرت
خبردار شد حضرت بو استقبال نمود سلام عرض کرد حضرت در خانه احمد قرار گرفتند فرمودند یا احمد خانه میسازی
عرض کرد بلی قربانت گردم فرمودند چه قدر خرج کرده عرض کرد هزار پانصد تومان حضرت فرمودند اگر هزار تومان بمن میدادی
من در بهشت از این خانه بهتر و محکمتر بتو میدادم عرض کرد قربانت گردم حاضرم احمد هزار و پانصد تومان را آورد
بخدمت نهاد حضرت آن وجه را تسلیم آن مرد فقیر نمود [illegible] فرمودند
احمد قلمدان و کاغذی بیاور احمد کاغذ و مداد حاضر نمود حضرت قباله نوشت بدین مضمون [illegible] فروختم
با خانه در بهشت باین مبلغ در دنیا [illegible] خانه رسول الله [illegible] امیرالمؤمنین حد بخانه

حسن بن علی حد بخانه حسین بن علی حضرت قباله را مهر فرمودند و بجهت احمد [illegible] تشریف بردند بعد از چند مدتی احمد [illegible] از دنیا رحلت نمود
خبر دادند به امیرالمؤمنین حضرت با اصحاب تشریف آوردند جنازه احمد بو غسل دادند حضرت زوجه احمد بو طلبیده فرمودند بیاور آن قباله بو [illegible] که احمد
وصیت کرده بود قباله بو بگذارید میان کفن روی سینه من حضرت گرفت آن قباله بو میان کفن احمد جنازه را برداشتند آوردند کنار قبر
در میان قبر او بو گذاردند خشت لحد بو چیدند [illegible] دیدند یک [illegible] پیدا شد در منقار [illegible] دارد آوردند [illegible]
قبر احمد حضرت برداشت دیده در آن ورقه بخط [illegible] نوشته شده [illegible] خانه که امیرالمؤمنین به احمد فروخته بود در بهشت
تسلیم او نمودیم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] خانه [illegible]
مَن زارَ قَبرَکَ وَ استَغنی الله [illegible]
یا صاحِبَ القُبَّةِ البَیضاءِ فِی النَّجَف
بکردن علی [illegible] مسجد بکشد
اول بقعه و بارگاه که از برای امیرالمؤمنین بنا کردند هارون عباسی بود آن قبر مطهر مخفی بود تا زمان هارون روزی هارون بعزم شکار [illegible]
[illegible] آمد و رفت تا که آن آهو را به پناه آورد و تا آن خاک مرکب هارون قدم از قدم بر نداشت آمدند آن تل خاک بو [illegible] دیدند
[illegible] هذا قبر امیرالمؤمنین اول بقعه و بارگاهی که [illegible] هارون عباسی بود بعد [illegible] ملوک [illegible] دیالمه
عضد الدوله دیلمی او بو تعمیر نمود بقعه و حرم و ایوان و صحن امیرالمؤمنین تا زمان نادر شاه بعزم [illegible] زیارت برآمده آمد وارد نجف اشرف
گوید اول آمد در بارگاه [illegible] در حرم [illegible] آستانه [illegible] جانب
آمده ام بعد از زیارت امر نمود گنبد حضرت بو طلا نمایند [illegible]

گذشت گفت بعد از [illegible] دیدم مخروب مردم [illegible] می‌کشند [illegible] امیرمؤمنین از من سؤال فرمود که در زمان سلطنت
[illegible] گنبد را طلا کردم فرمودند [illegible] کنید جناب امام حسین [illegible] طلا کرد گنبد حضرت [illegible] شاه عباس طلا کرد
از صفهان [illegible] زیارت [illegible] طرق رسید از آنجا پیاده [illegible] مطهر امام رضا روانه گردید با خدم و حشم تا بدر حرم
آمد [illegible] زیارت [illegible] گنبد [illegible] طلا نماید گنبد کاظمین [illegible] طلا نمود [illegible]
خرج کرده گنبد و ایوان صحن [illegible] تا زمان ناصرالدین شاه قاجار [illegible] زیارت [illegible]
نمود [illegible] کربلا قبر مطهر امام حسین را زیارت نمود و قبر مطهر جناب امیرمؤمنین را زیارت نمود دید تمام این گنبدها طلاست الا
گنبد عسکریین [illegible] طلا [illegible] گنبد [illegible] طلا کردند [illegible] تغییر نمودند الا گنبد جناب حضرت
ابوالفضل العباس [illegible] شاه اسمعیل [illegible] زیارت جناب ابوالفضل [illegible] کربلا
اراده کرد گنبد جناب ابوالفضل را طلا نماید شب [illegible] در عالم واقعه دید جناب ابوالفضل را فرمودند شاه اسمعیل چه اراده کرده
[illegible] گنبد بارگاه [illegible] شاه اسمعیل [illegible] موقوف [illegible] نسبت برادرم ابی عبدالله
[illegible] گنبد مرا کاشی [illegible] شاه اسمعیل از خواب بیدار شد امر کرد گنبد را کاشی نمودند [illegible] جناب
ابالفضل [illegible] برادر [illegible] برادر [illegible] حضرت [illegible]
عرض کرد برادر [illegible] برادر [illegible] برادر [illegible]
آن زمانیکه [illegible] ابوالفضل [illegible] برادر [illegible] برادر
دیدم [illegible] برادر [illegible] برادر [illegible]

این بود [illegible] شهدا [illegible] ابوالفضل [illegible] برادر [illegible]
[illegible] خدا عذاب [illegible] بنی امیه [illegible]
[illegible] بنی العباس [illegible] بنی امیه [illegible] امام حسین
[illegible] کار [illegible] قدم [illegible] قدم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] امام حسین [illegible]
از [illegible] حضرت [illegible] مردم [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] مردم [illegible] زیارت
[illegible] روانه [illegible]
[illegible] افتاد [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] زیارت قبر امام حسین [illegible]
[illegible] خواب [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] زیارت قبر امام حسین [illegible] خوش [illegible]
بزیارت قبر امام حسین [illegible]

[illegible]

از زمانیکه [illegible] کربلا [illegible] قبر امام حسین را زیارت کنند
[illegible] حسین را زیارت میکردند از زمانیکه آدم خلق شد [illegible] کربلا [illegible] قبر امام حسین
زیارت [illegible] آدم ابوالبشر آمد بزمین کربلا [illegible] زمین [illegible] خدایا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آدم [illegible] حسین [illegible]
زمین [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] زمین کربلا [illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
امام حسین [illegible] زیارت [illegible] کربلا [illegible] دیدم شخصی
[illegible] زیارت [illegible] دیدم [illegible]
برگشتم [illegible] امام حسین روانه شدم [illegible]
دیدم [illegible] زیارت [illegible]
بیایم قبر امام حسین را زیارت [illegible]
[illegible] زیارت
قبر امام حسین [illegible] زیارت [illegible]
دیدم [illegible] زیارت نمودم قبر جناب امام حسین را و جناب امام زین العابدین [illegible]

هرکه در شب نیمهٔ شعبان زیارت کند قبر پدرم امام حسین را [illegible] زیارت نماید [illegible]
[illegible] آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مصطفی [illegible]
برتمام عالم حضرت صادق [illegible] زیارت قبر جدم امام حسین را نماید [illegible]
زمین کربلا زیارت کند قبر امام حسین [illegible]
[illegible] وفات [illegible]
قبر [illegible] ابی عبدالله [illegible]
[illegible] امیرمؤمنین [illegible] معاویه [illegible] امیرمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرمؤمنین [illegible] زیارت [illegible] معاویه [illegible]
معاویه [illegible]
[illegible] امیرمؤمنین [illegible]
[illegible] خدایا [illegible]
[illegible] امیرمؤمنین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خدایا [illegible] امیرمؤمنین [illegible] معاویه [illegible]

روانه کرد و از برای که خوانه نمرود سوخراب نمایند آمدند و در خوانه نمرود را گرفته دیدند آن خوانه مملو است از جانور گزنده اصلا جرئت نکرد میان
انخانه داخل شود خبر رسید بمعاویه معاویه گفت برگرد و بیا این معجزه امیر المؤمنین است که در آن حضرت امیر المؤمنین مدتی بود در حضرت نشسته بود در
روزی دلتنگ شد حضرت فرمودند از برای چه دلتنگ شده عرض کرد مدتیست فرزندان و اهل و عیال خود را ندیده ام فرمودند آیا
میخواهی ترا با اهل و عیال برسانم عرض کرد قربانت گردم چه خواهم بهتر دیده و ببینم حضرت فرمود چشمها را بر هم بگذار چشمها را
بر هم گذارد و بعد از ساعتی چشمها را باز کرد دید در خانه خود و اهل و عیال خود حاضر شده حضرت را فرمود و یکی از زنان
زنانش را اذیت و آزار رسانید اما نمیدانم آن زمانیکه لشکر کشیدند بحرم ابی عبد الله خیمها را آتش زدند چادر معجر از اهل و عیال سید الشهداء
کشیدند امیر المؤمنین با این قوه و قدرت با همه خود را از او انداخت چادر را از سر جناب زینب کشیدند گویی نو عروس را دریدند گوشوار
بردند و او از پا در آمد و دستها بالش از زیر سر زینب الطاف کشیده ای الحکایات از ترتیب تذکیه در مطلع سخن آفتاب
اَعِدْ ذِکْرَ نُعْمانٍ لَنا اِنَّ ذِکْرَهُ هُوَ الْمِسْکُ ما کَرَّرْتَهُ یَتَضَوَّعُ رسول خدا فرمود شب معراج میرفتم بهر آسمانی
میرسیدم ملائکه احوال علی را از من سؤال میکردند بهر مکانی نگاه میکردم علی را میدیدم زمین نگاه کردم علی را دیدم آسمان نگاه کردم
علی را دیدم کرسی نگاه کردم علی را دیدم بهشت رفتم دیدم علی ایستاده چون بعرش رسیدم بمقام قاب قوسین قرب او ادنی تا دیگر
کسی نبود نه زمانی بود نه مکانی بود جز ذات احدیت آنجا دیدم صدای ابن عمم علی بلند شد السلام علیک یا رسول الله تعجب کردم آیا ابن عمم
از من سبقت گرفته بمعراج آمده دیدم ندا آمد حبیبا چونکه ما میدانستیم در زمینها انسی مانند علی نداری تو او را خیلی دوست
میداری این بود ما بزبان علی با تو تکلم کردیم یا رسول الله علی ولی ماست ما او را زیاد دوست میداریم و دوستان او را هم
دوست میداریم فدای خدای امیر المؤمنین بیاشم دوستان او را میآمرزیم از جمله دوستان ما با ولی ما این است که ما

اسم علی را از اسم خود مشتق نمودیم آنوقت که از مادر متولد شد ابو طالب برداشت قنداقه علی را آورد میان مسجد الحرام و دستها را بلند کرد
بجانب آسمان عرض کرد یا رَبَّ هذَا الْغَسَقِ الدُّجی وَالْقَمَرِ الْمُبْلَجِ الْمُضِیّ بَیِّنْ لَنا مِنْ حُکْمِکَ الْمَقْضِیّ
ماذا تَرَاهُ فی اِسْمِ ذَا الصَّبِیّ ندائی آمد ابو طالب خُصِّصْتُما بِالْوَلَدِ الزَّکِیّ اَلطّاهِرِ الْمُنْتَجَبِ الرَّضِیّ
اِنَّ اسْمَهُ مِنْ شامِخٍ عَلِیّ عَلِیٌّ اُشْتُقَّ مِنَ الْعَلِیّ اسم علی را از اسم خود مشتق نمودیم چنانچه بود که علی میگویند
از برای امیر المؤمنین هزار نام با برکت است در توراة اسمی دارد در انجیل اسمی دارد در زبور اسمی دارد در آسمان تمتائیل
در گوشند در زمین جمجائیل میخوانند در لوح قلمون میگویند در قلم منصور میخوانند در عرش معین در نزد رضوان امین میگویند در صحف
ابراهیم خربیل میخوانند در توراة ایلیا در زبور آریا میگویند در انجیل بوریا میخوانند در قرآن علی و در نزد رسول ناصر در نزد مؤمنین سحابه بیضاء
در نزد مشرکین موت احمر پدر شیر طاهر در نزد شیر حیدره و ابن میمون خدا و نزد شیر جانم بود آن مقام مرتبه تو یا علی اما القاب بسیار و در ... بیرون از اندازه است
از جمله ابو تراب الارواح میگویند پیغمبر با علی در وقت جان دادن هر کس چه مؤمن چه کافر چه مرد چه زن چه عبد چه آزاد چه سیاه چه سفید چه در شرق
چه در مغرب علی باید بیاید ببالین هر کس بمیرد فَمَنْ یَمُتْ یَرَنی بیاید ببالین که این شب فاذا ... در هر نفس هزار مرده را مشاهده است امیر المؤمنین ببالین به آمد
اما نمیدانم چرا ببالین حسین نیامد چه وقت آن وقتی که از زین بر زمین افتاد بروی زمین نمیدانم علی آمد یا نیامد بی آمد که در عالم معتبر آمد
دیدم سر بروی سینه ابی عبد الله نشسته از یک طرف امیر المؤمنین آمد دیگر چه وقت آمد شب یازدهم عاشورا و شبها نیامد بیغمبر آمد
امیر المؤمنین آمد فاطمه آمد جناب حسن آمد دیدند ساربان بجای دستهای ابی عبد الله را بریده آه آه آه

مجلس اربعین

اربعین عزاداران شه ابرار گذشت بر سر قبرش بی کس جابر گذشت بر قبور شهدا غم زده پیش از همه کس زائر جابر انصار گذشت
هر که از دار دنیا میرود ریک چهل روز جانی دارد تا وقتیکه روح از بدن مفارقت میکند آن علاقه ای که با بدن دارد از او جدا نمیشود هست با بدن در وقت غسل
داون در میان قبر گذاردن هست تا روز چهلم آنچه میخواهد بدنش متلاشی شده تعفن دارد آنگاه ... سر بر میکند پس هر که از دار دنیا میرود چهلم دارد
دارد آنچهلم مرا ابی عبد الله زنانی آمده دارد ... میدرد رسید بزمین کربلا در حالیکه جابر بن عبد الله انصاری در بالای قبر نشسته گریه میکند
دید صدای زنگ قافله بلند شد غلامش را فرستاد غلام رفت جستجو کند آمد مژده داد بابا جابر حضرت زین العابدین با زنان از
سوی شام رسیدند جابر استقبال کرد عرض کرد آقا مرگ جابر سوار شوید فرمودند جابر خیمه را بیار بپای مادرم ... پدرم سوار شوم
بجهت آنکه خودم دیدم اسبهارا سوار شدند بر بدن پدرم تاختند آمدند زنان وارد شدند خود بدوش کشیده بپای قبرها جوانان هر یک آمدند بالای قبر
زینب آمد بالای قبر برادر خود را انداخت بروی قبر شروع کرد درد دل نمودن برادر زینبم غم دیده با لباس سیاه آمده ام برادر
تربت تو عذر خواه آمده ام اگر سر تو بدیر کلیسا بردند مرا برهنه بشهرها بردند برادر بهر مطالب ... بردم ... سلام
آوردم اما یک طفل در خرابه ماند در غربت جان داد برادر رقیه تو بالای ... کف دستهای هر منزل مرا سوار شتر عریان نمودند جناب سکینه
آمد بالای پدر شروع کرد گریه کردن و درد دل نمودن آه بابا اموال ما را بغارت بردند خیمهای ما را آتش زدند ما را سوار شتر عریان
نمودند بزندان بی ریا بردند چادر را از سر ما بردند بابا امان از مجلس یزید ما را بگنیزی خواستند لیلا آمد بالای قبر علی اکبر جوانی
آه میوه دلم علی جانی شمع محفلم علی جان بیدار شو چند ما در تو لیلا چگونه طاقت مرگ تو باور و نو عروس آمد فغه زد برادر
بیجاره مرسوله قبر قاسم کدام است امام بیمار نشان داد نو عروس آمد بالای قبر جناب قاسم درد دل نمود سر عم ما و جهاد منزل
سوار شتر کردند جای تو خالی بود مجلس یزید ما را از جارح خوش نیدی که در خرابه کنیز ندارم

مجلس آمدن عرب بمدینه

منم حیف که از جان تو کنی بیرون فرستد یکبار فراموش شدند آنان در بعید ربانشیجه میکنند بلکه بیکبار چو خوابش شدند
روزی عرب باهل مدینه پیغمبر سفینه شد پرسید مرا خاتم که در مال ارابی پیغمبر ربان حالت دوم شرا اه کرده بسوی ابو بکر بعد از مسلمان شد ذکر کرد ابو بکر نشسته بود
آمرد عرب آمد بیار بدر گفت تویی خلیفه رسول گفت بلی گفت آری میگفت من گفت خوابی دیده ام خواب ... فراموش کرده ام میخواهم بگوئی چه خواب دیده ام
و تعبیر خوابم را بگو ابو بکر بعمر گفت علم غیب غیر از خدا کسی دیگر نمیداند عرب گفت میتوانی بگویم جواب ندهی جوابی که در رفت که کجا بروم که امیر
که جواهر مرا میداند او هم با فرستادند عثمان عمر گفت بر نمیداند شما آمد اما بر مطلب عثمان تعبیر خواب بازورم سبحانه ارزس کلیم عیار بگذارد
عرب بازارد هم با اوپس آنجا رفتند بسوی سمر اینقدر پیش عمر مطلب را بیان کرد عمر گفت این مرد دیوانه است بزنید او را مجلس پر از کینه عرب متحیر و متفکر مانده بود
سلمان فارسی بیامد و دید گفت عرب بیا ترا با تو گفت که نجات برم را نبدیت میل شما میکنید ارم سؤال کن از او ابو که مرخواهی که بدست واقف اسرار
ماه نامیامی گفت کجا میخواهی مرا ببری سلمان گفت پسر کسی زینی تو را نمانی علی بن ابی طالب عرب آمد و از آن بعد حضرت سلام عرض کرد و حضرت جواب سلام داد
مطلب عرض کرد حضرت امیر فرمود سلمان برو فرزندم حسین را بیاور سلمان رفت آن ماه را آورد در حال طفل بود با چشم پدر بزرگوار
با و قرار داد گفت فرزند حضرت در برگرفت صورت او بوسید و فرمود پدرت فرمود عرب را بپرس چه میخواهد از این
فرزندم سؤال کن با جواب بدهد عرب در فکر فرو رفت حضرت امام حسین فرمود عرب بلطف خواب دیده ای و خواب خود را
فراموش کرده ای آمده ای بدانی چه خواب دیده ای عرب خوشحال شد عرض کرد قربانت گردم همین است بفرمایید
چه خواب دیده ام حضرت فرمود در خواب دیده ای هفتاد و دو ستاره از آسمان نزول کردند بزمین کربلا و همه در خون غلطیدند
و دست پا زدند و کشته شدند عرض کرد بلی قربانت گردم خوابم همین بود حالا تعبیر خوابم را بیان بفرمایید حضرت فرمودند تعبیر خواب در کربلا

که طاقت کشش ندارم عرب چرا اگر حضرت فرمود زبان حال ستاره‌ها در تو دیدن شنیده‌اند در آن زمین بلا همچو ماه تابانند بدان که جهه
عون آن باوران مند ستاره‌ها از خون را وران مند یکیش اکبر و قاسم یکی دگر عباس یکیش اصغر مقتول قوم حق نشناس
نهال قامت هر یک ز باد در اندازند سر جدا کرانشان زتن جدا سازند عرب چون کوچک یک ستاره کوچک دیدم میان آن ستاره‌ها
در خون غلطیده دست با سر دو حضرت فرمود عرب داغ دل ما ستاره کوچک او عبدالله فرزند من است باید در دامن نجون غلطید
عرب چون کوچک یک ستاره در میان این هفتاد و دو ستاره دیدم مثل ماه بود در میانه ستاره کان حضرت فرمود زبان حال ای عرب
ستاره در تو دیدی بجا استخوان آلود همان ستاره منم بی‌نصیب خواهم بود چه کو سفند سرم از بدن بریده شود میان
لجه خون جسم من طلبیده شود دعوی جدای مطلق کن شیوه مردان سوی حق کن نباید در عالم همچو مانند صحاب ابی عبدالله ۴
هفتاد و دو نفر بودند تمام اهل یقین همه در رکاب امام حسین بپا شدند در روز رقابت قربان میرسید کاینده حواری رسول به چهار نفر
برمیخیزند سلمان ابوذر عمار مقداد اما امام حسین هفتاد و دو نفر بودند تمام اهل یقین اهل وفا امام زمان میفرماید سلام بر شما یاران صحابه جد من
بر سیاه شما و بر سفید شما تمام جانها تو قربان ابی عبدالله کردید هر جمله از آن صحاب بریر بن خضیر همدانی است از اهل قبیله همدان
معروف است از جمله علما و زهاد و صحاب امام حسین است شب نهم که تو تمام که بریر همان کسی است در شب عاشورا اصحاب همگی
تنور میکشیدند خود نشان نوعی پاک و پاکیزه میکردند جناب بریر با عبدالرحمن در خیمه ایستاده بفهدر بریر مزاح میکرد و میخندید شاید یکی عبدالرحمن گفت در همچنانی
شوخی و مزاح میکنی بریر گفت یعنی خدا قسم تمام اهل قبیله من میدانند در هیچ وقت شوخی و مزاح نکنم اما امروز رسیدم مقام مرتبه خود رسیدم
بواسطه او است آرام ندارم مزاح کنم جانم قربان اصحاب ابی عبدالله بریر همان کسی است بعد از آنکه لشکر عمر بن سعد نبات فرات
منع او ربه گذارند حضرت بریر را طلبید روانه کرد به نزد آن قوم به بین آنها چه میگویند بریر آمد بسیار مقابل لشکر صدا او
بلند کرد فرمود وای بر شما ای قوم آنها حضرت پیغمبر ندانی مرد جگر گوشه رسول است چرا ماء را نمی‌طور از ذیت و آزار میکنید شما ۴

مجلس بریر همدانی

ز تشنید او را بانی سر زبان آورده آیا فراموش کردید آن عهد بیمان خود گفتن ما نمی‌دانیم تو چه میگوئی بریر نفرین کرد نعوذ تو جنابت بریر
تیرباران نمودند بریر رجعت کرد آمد خدمت حضرت عرض نمود مقام دارد بریر بهشت تمام کرد در روز عاشورا دید صحاب میروند آمد
خدمت ابی عبدالله اذن جهاد گرفت آمد بسیار مقابل لشکر یک نظر حمله کرد بر آن جماعت شروع کرد در جز خواندن أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي
خُضَيْرٌ لَيْثٌ يَرُوعُ الْأَسَدَ عِنْدَ الزَّئِيرِ يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَيْرٍ
حمله کرد مانند شیر و بر همان حمله کند سی نفر سوار کاری بود که فکند یک ظالم دیگر او سوار زید بن معقل میگفتند مر نیزه حواله بریر کرد کار نکرد
فشار بریر ضربتی باو زد و بدرک و اصل کرده بگیرد از کمین برآمد ضربتی زد بر پشت او در غلطید حضرت آمد بالین بریر سر او را
بدامن گرفت این همه شهدا در زیر لب قالبند ۴ بالین همه آمد اما نمیدانم بالین خودش که آمد شمر بابا سر چگونه بریده ابی عبدالله

ایران خلیان ایران ایران ایران ایران ایران ایران ۱۷ ایران دبیرن
ایران ایران ایران ایران ایران ایران ایران ایران ایران
ایران ایران
ایران ایران ایران ایران ایران

بسم

من بعد ازین یک چند سالی از حج بیت الله شرف مشرف شدم تا آنکه که هزار دینه شدم از کوچه عبور کردم دیدم جمعی اطفال با جمعی بازی میکنند کودکی
ماه رخساری دیدم شعشعهٔ جمالش چون ضیای مه اضیره که دیدم سر را به دیوار گذارده با خاک بازی میکند با خود گفتم یقین این طفل بیمار
نداره یا اسباب بازی ورا مهیا نباشد روانه گردیدم نکو را او با خود گفتم ای بابای طفل سلام نمایم با آنکه عقلم حکم کرد سلام نمایم نفس
نگذارد سلام نمایم نفس مرا ملامت نمود [illegible] طفل صغیر قابل نیست که تو در سلام [illegible] عقل و نفس
با همدیگر در جدال [illegible] عقلم غالب آمد پیش رفتم در نهایت احترام بروی سلام کردم جواب گفتم با و
السلام علیک یا صبی [illegible] و علیک السلام یا حسن البصری
بسیار تعجب کردم [illegible] ما الفرق بین العقل و النفس فقال
العقل امرک بالسلام و النفس نهاک [illegible] از حرف [illegible]
کردم [illegible] از خاک [illegible] آورده
همچنین [illegible] منها خلقناکم
و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری [illegible] بازی
[illegible]
[illegible] ما جعل الله لرجل
قلبین [illegible]
[illegible] موعظه کردن
[illegible]
مبارک [illegible] ستقند

الحمد لله الذی علم القرآن خلق الانسان وعلمه البیان وانزل الینا کتابا فیه لکل
شیء تبیانا هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان والصلوة والسلام
علی محمد وآله ارباب خبر و رواة معتبر وافقه موالح خبر بود رسب بعثت پیغمبر ماه رجب الرجب نوشته بعد از آنکه ایشرفه خدای
جل جلاله نمود وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه نور پاک آن سید لولاک است
مقصود از آفرینش دنیا و ما فیها آفریدن وجود با سعود آن پیغمبر محمود و چون او بود بخلعت خاتمیت مخلع گردانید او بود در شب
معراج باسمان بالا برد تا بر وجه عرض نماید امیر سب اسری عیبی و کنج الا رسید دنیا و ما فیها الطغیان و چون آوردم لیلة المعراج چون
آفتاب عالم تاب در نقاب حجاب بستور از وجود که نه از مرغزار فلک بجایش خطاب مبین از حضرت رب العالمین رسید
بجبرئیل امین که خطه خاک سو بفقاد هر ریحی روش گرده رست سو جلاله و ریحان رنگ گلشن ساز بهاران از آب عافیت
بپوشان تشنه کامان از جام سلسبیل بنوشان لوح سو بقلم رحمت آشنا فرموده بریخ بلا سو از عموم عالمیان جدا گرده
غلمان را کمر طاعت بر میان ببندند و ولدان سو تاج اطاعت بر سر نهند چون از زینت آسمان و زمین پرداختی گذر بر روضه خلد
برین آر براق بهر خیر المرسلین آر براق برق بانگ رعد سیر که چو هیچ نشر ندارد داغ عنبر بر روشنی نمازی عجب
نوشته نهاد شیر از کلک رحمت رشته براقی چندان هزاران سال قبل از خلقت آدم مخصوص سواری سید محترم خلق
کرده بر زنجیر بار کوته تر بنیان پشتش نه عباسی سو بر زین ساز طلا مرصع بالماس مرصع نما بانواع در و گوهر پوشش آن براق
از نور گرد و غبار ار بایی و کاکلش در رکود آن همچو ماه با هفتاد هزار ملک در جلو آن نیز جبرئیل سرافیل در طرف راست میکائیل
در طرف چپ غاشیه طاعت بر دوش بعزت هرچه تمامتر حبیب خدا با آسمان بالا برد و عجایب صنع سو نظر فیض اثر در آورد
ولا جبرئیل چه در ساعت حیم مشرف گردد و اوراق بن از دست بلاه روز گار جام شفقت سر کشیده در بستر رحمت
آرمیده با ادب در بالینش بنشین و بنرم از خواب بیدار کن بسر بگو بگو قل یا حبیبی ان الله یقرئک السلام

وانا اما ملک الجن الیه یوصیک الله تعالی ان یکرمک بکرامات لا یکرمها احدا من قبلک
بکمال عالیجناب جبرئیل بیرون فرخ را بیب نوم خوابگاه بیدار گشت در شب در دیدار فلک از شوق رویت بپوار کواکب سیار
در گنبد دوار طبق طبق از نجوم آبدار بر نثار سیاره و ساکنان عالم بالا منتظر قدوم بلطف نهادند شب سیر را جلال تو ارملکان ملکوت ظاهر
گردانیم تا از فضل و شرف تو مطلع گردند تو در عابدیم تو معبود تو حبیبیم محبوب تو طالبیم مطلوب تو خادمیم مقصود
تو خالق تو مخلوق تو رازق تو مرزوق تو میزبان تو مهمان تو بر آرنده آسمان خضرا تو نور بخش عالم آرا تو مایه
اهل دانش و بینش تو پرور دگار آفرینش ترا داده ام در جهان برتری نخواهم تو ختم پیغمبری پس جبرئیل با جمیع ملک جبار
بجانب بهشت روانه شد در مرغزار علیین براق دید با یراق زرین و لجام سیمین گوهر آگین که بالای نور زر روش چون
نور افسانه گوش چو گوشوار فیل گردن شبیه گردن شتر سینه مانند سینه اسپ قوایم چون قوایم بقر سم چون
سم گاو حلقه رکاب از طرفین آویخته از یاقوت چهر و ختن زین ما برویش مانند لا اله الا الله محمد رسول الله طرفه براق
بر بالش زر نور گشته عیان هوش گیتی مایه پرواز زاد طایر فرخی هم آواز زاد برق تازی رعد آواز طاووسی جلال
خرگوش گامی زر جدیبی لگامی آهو چشمی شیر خشمی اسان رو ملک خو بیا در براق بیا و خوش خرام تو سن
حسن و تشنه کام چه چو الجلالی جسمی چون خدنگ پا برجا همچون فلک پر از ستارها رخشانه خنک پر آب که حوری
در دل آفتاب چهره البشر جامع چه تو معراج شهر اسب بینده و در رکابش عالی عرش نگاه سر حوران میدانی
سعادت علیالمقام بر جمیع معراج روح الامین پر فرق سید المرسلین رسید ادب بعوران بکف پای چشم نهادند فی اللیل بالسلام
خدا را سلام میرساند خبر مقدم پر شرف کسی بنه داغ فراق جدال خال کس بنه نه فلک از بهر تو آراسته عرش تعظیم
تو برخواسته پرده نشینان فلک سو بیبین طنطنه جبه سالک بیبین در حرم الحرم اسرار ایشان فارغ از اندیشه اغیار باش

بر شیم چشمان امر الهی فرمود بند گریبان باز کرده رضوان خازن بهشت طشت ابریق از زمرد خفیز در فرج جامه فرخی از آب کوثر جو
به جبرئیل عمامه از نور برق فرق گذاشت آن عمامه سو رضوان بهشت هزار سال قبل از خلق آدم بنام نامی آن سید گرامی پیچیده بود
او سو چهل هزار تار لیبه در هر تار چهار خط جلیل نقش نموده بود اول محمد رسول الله دوم محمد حبیب الله سیم محمد خلیل الله چهارم
محمد نبی الله چون آن عمامه عنبرین شمامه بر سر آن رسول الثقلین قرار گرفت هر تار شی بزرنه دلاویز علیه العلاء بکمال کشف اولیا
بجای هست چیع خفاء صلو علیه وآله اصحاب الف را او رکویه عمامه رسید بسید الشهدا در روز عاشورا بر سر امام مظلوم
قرار گرفت

زنجیرک میکرد و رضا شو یا ولد بکار جناب ابا عبد الله شربت شهادت نوشید ... غلام ... این غلام این سیاه فرزانه
دیدی یک این جوانان رها رفتند ... حضرت ابا عبد الله ... شهادت
شاه ... برو ... حضرت قائم ... سلام بار
بر سیاه شاد و بر سفید ... گوئیا که خطی ز رنگ ایمان بود گوئیا که سطری ز خط قرآن بود گوئیا دل زلف حوریان شکن
مو سیاه ... گوئیا که این سنگ شاخ ریحان است گوئیا که این خط قرآن است ...
ابا عبد الله ... حضرت ... غلام ... شهادت ... قربانت بوم ...
تا ... وقت ... اگر چه ... ولی ...
افتاده میدارند اگر چه ... معطر است ... مخلوط کنم ...
تر کشم چه با باغ جانان ... چه با سبزه ... چه ... شهادت ... چه ... تا
شهادت ... آن سیاه فرزانه از آن میدان ... غلام ... ابا عبد الله ... آزاد
... غلام ... حضرت ... غلام ... تا ...
... ام ... فرزندم ... تمام ... حضرت ... بوده ...
از آن جنگ ... اختیار ... امام ... دارم ...
بروم ... حضرت ... آزاد ...
... غلام ... حضرت ابا عبد الله ... از آن ... ام از آن ...

حضرت اذن میدان داد غلام از اطراف خیام اهل بیت با آواز بلند فریاد ... ای فرزند ... اذن
... بروم میدان جان ... امام ... شهادت ... جانان کنون ...
از کلام غلام ... گریه ... میدان رفت ... امام بیمار رسید حضرت فرمود ...
... جنگ ... از آن ... ماه ... آن ... ظاهر ...
ظاهر ... فریاد ... عطش ... ساقی ...
بیمار کربلا ... جگر ... حضرت فرمود ... دل ... از شراب
کوثر ... حضرت ... غلام ... حضرت ... بوسیدن
... حضرت گریه میکرد دفعه ثانیه ... جنگ ... جمع ... عباس ...
... آه آه ... زخم ... زخم و جراحات ... طاقت ...
... روی زمین قرار گرفت حضرت امام حسین ... سر ... نعش ... جیگاه فرزند
... سر او ... کنار ... کلیست و امام زین العابدین ... ضعف ...
از خیمه ... بالین غلام آمد غلام ... بعد ... مولا ... بالای سر ... نشسته گریه ... غلام
تبسم نمود ... آه آه ... شهید ... زمین قرار ... حضرت ابا عبد الله ... بالای سر
... ابا عبد الله ... زمین ... حسینی
باده ... سر مبارکش ... شهنشاه ... ملک ... والفجر ... تا اختر ... چهاردهم ماه
... شرح ... جنایات ... حبیب ... جمعی ...
... ابا عبد الله ... چهاردهم ماه شوال

ختم ... الله
چهاردهم ... شوال
السلام

پیشانه ... ابو قبیس ... کرد
بالای بام ... خدا ... حبیب ...
فرو رود و دو شقه ... از آستین راست ... بیرون ... شقه از آستین چپ ... بیاید
بطرف مغرب ... ماه ... مادر ...
همه ... حبیب ... شد
رسول الله ... آفتاب غروب ... ما ...
شد ... جبرئیل ... آسمان ... اکنون ...
اگر ... زمین ... آسمان ... ندا ... من
او را ... حضرت ... با شکوه و جلال ... حضرت
امیر المومنین ... رسول الله ... از طرف راست ... از طرف چپ ... بالای
کوه ابو قبیس ... بالای بام ... رسول الله ... مردم
شنیدند أَيُّهَا الْقَمَرُ الْمُنِيرُ الْمُسْتَطَرُ ... فِي فَلَكِ التَّدْوِيرِ ... تماشا میکنند ... مرتبه
دیدند قمر ... بالای بام ... رسول الله
به شهادتین ... حبیب ... شقه از آستین راست رسول الله ...
شرق ... شقه ... از آستین چپ ... مغرب ... شقه ... آمدند هم
... ماه ... از روز ... نور ... رسول الله
... مطلع ... روشن و منور ... نور ... رسول الله ... ظاهر
بعد از فاطمه ... نور ... ابا عبد الله ... تا ... مالک این ...

... حضرت ... الحبوب
... الاول
... حسینی
... آل ...
... بیک
... خیر
... ام

تولد علی علیه السلام

از جانب سجده‌گاه و عرش اعظم الله آستانه‌ات برتر از نهم و چارم الله تا که در باب تو نازل شد علی با بها در کعبت

در باب دین باب معظم [illegible] روز سیزدهم ماه رجب آن وجود مبارک [illegible] والده ماجده‌اش فاطمه بنت اسد متولد گردید عالم را به نور جمالش

روشن گردانید چنانکه بسیاری از محدثین و مورخین مسطور است [illegible] آن وجود مبارک در سیزدهم این ماه متولد گردیده [illegible]

[illegible] که تولد ایشان در میان حرم خدا باشد مگر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

آن وجود مبارک از والده‌اش در میان حرم [illegible] متولد گردید [illegible] فضیلت [illegible]

وضع کرد [illegible] آیه مبارکه إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ

مُبَارَكًا [illegible]

بیت [illegible] بلد الامان بلد الایمان [illegible]

بدلیل این آیه مبارکه وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا [illegible]

از والده ماجده‌اش متولد گردید عباس ابن عبد المطلب [illegible] فاطمه بنت اسد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبدالله را بیرون آمد بود زبان ... [illegible] ... کشتن ... از پیش روی ... بالا ... ظالم ... زد

رمح ... [illegible] ... بالای دار ... تا از برای مردم عبرت شود ... تا پاسبان ... مباد

شیعیان بیایند بدن میثم را بردارند دفن نمایند تا آنکه یک شب خرمافروشان جمع شدند در خوانه اول از برای میثم گریه و ناله

نمودند گفتند خدا رحمت کند میثم را ... [illegible] ... طاقت نداریم بدن او را بالای دار ... این کار ...

بار خرمافروشان ... [illegible] ... شبانه بدن میثم را از دار به زیر آوردند با عزت تمام او را دفن

نمودند آب بالای قبر او ... [illegible] ... جمع می‌شوند ... میثم را دفن می‌کنند

... [illegible] ... مسلمان ... زهرا

و در آن ... [illegible] ... دفن نمایند ...

... [illegible] ... ابوبکر ... عمر ...

ابو عبدالله ... [illegible] ... فاطمه ... حسن ...

یا جدا السلام علیک ... [illegible] ... جوانان ... کشتن ... اسیر ... آه

ابو وائله می‌گوید روزی در مدینه ... [illegible] ... ناگاه دیدیم ...

... [illegible] ...

گفت ... [illegible] ... شجاعت علی ابن ابی طالب ... ابو وائله می

... [illegible] ...

... [illegible] ... ابو وائله ... شجاعت ...

... [illegible] ... رسول الله ...

چون صفها کشیده ... [illegible] ... ابو سفیان ... طلحه ... در وسط میدان

مبارز طلبید کسی جرئت میدان نکرد مگر امیرالمؤمنین آمد و ... [illegible] ... ابو

سفیان ... [illegible] ... ابو طلحه ... جرئت میدان

... [illegible] ...

در ... [illegible] ... ابو دجانه انصاری ... فرار کردند ...

... [illegible] ...

غضبناک ... [illegible] ... شمشیر ... شکست ... شمشیر ...

جبرئیل نازل شد ذوالفقار را آورد ... در میانه زمین و آسمان ندا در داد **لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَار**

ابو وائله می‌گوید ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

قسم دادم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

غزوه ... [illegible] ...   ... [illegible] ...

خیمه ابو عبدالله را آتش نزدند

... [illegible] ...

از جمله غزوه ... [illegible] ... در آن غزوه مانند

عمر ... [illegible] ... رسول الله ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

شروع کرد این آیه را خواندن **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ**

علم را گرفت ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... حسین ...

... [illegible] ... عباس ... ابوالفضل ... آه آه

... [illegible] ... عید غدیر ...

... [illegible] ... شیعیان ... شعر ...

... [illegible] ... عید غدیر ...

تمام ... [illegible] ... ولایت علی

همچنین خدا ... [illegible] ... **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**

... [illegible] ...

... [illegible] ...

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ... [illegible] ...

خلیفه و جانشین ... [illegible] ...

شعر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيّ** ...

... [illegible] ... روز عید غدیر ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ... [illegible] ...

شعر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا عَلِيّ** ... بیعت ...

... [illegible] ...

شهادت مسلم ... در حکایت ...

آنی که بمقام سعادت شتافتند اعلاء ارشادات ... باشد لذا رکاب ... شاه اولیا دل ... سراه ... شد

از جمله یکی در رکاب حضرت حیدر شربت شهادت نوشیدند منجمله مسلم ... بود او در جنگ جمل شهید گردید خدا

لعنت کند عایشه ملعونه بوی چه قدر اذیت آزار رسانید امیر المؤمنین ... لشکر ... جمع ... که ... حیدر ... جهاد

گذارد ع علیه السلام ... تمام حجت ... قرآن ... در دست گرفت ... اصحاب ... که ... در میان

نامی کلام الله ... دشمن ... لشکر عایشه ... بخواند ... این قرآن ... مسلم ... ارجای

حرکت ... قرآن ... حضرت ... که ... علم ... عایشه ... دشمنان ... قلم خواهند که

به او ... خواهند ... گرفت ... الله ... حیدر روانه ... آنکه ... کلام الله

فرود آورد ... عایشه ... کافر ... بر کوید ... امیر المؤمنین ... این

قرآن ... جانب ع آورده ام ... عایشه ... دشمنان ... ارجا

کردند ... رسم ... گرفت ... قرآن ... گرفت ... شمشیر ... شهادت

نوشید راوی ... قسم دیدم دنیا در نظر ع تاریک شد ... اصحاب ... مقام ... شب ...

بگریه ... نماید ... عایشه ... حضرت

با ... عایشه ... حضرت شهادت ... قلم ... زنده باشم

و دست مسلم را جدا نمایند اما ع ... کربلا دشمنان ... قلم کردند ... گرفت آه

علامات ظهور ... امام ...

مردی ... شیعیان ... امام زین العابدین ... سالی ... نجف ... حضرت ... مشرف ... بزیارت

... مدینه طیبه ... حضرت ... مولا ... و طلعه ... این مرد ...

... حضرت ... مدینه ... حضرت ... غلام حضرت ...

... حضرت ... حضرت ... حضرت ... سید ...

... حضرت آفتابه ... حضرت دست مبارک ... آفتابه ... آب ...

... حضرت ... آب ...

حضرت ... طشت ... آب ... به

حضرت ... دید یا قوت ... حضرت ...

... طشت ... شد

حضرت ... مبارک ... بمیان ... د

... وجود ...

امام ... دعوی امامت کند ... الاِمَامَةُ اَمْرٌ اِلٰهِیٌّ حَسَبٌ سَمَاوِیٌّ

نُورٌ جَلِیٌّ مَقَامٌ ذُو عَلِیٌّ وَهُوَ مَلَكُوتِیٌّ بِالذَّاتِ قُدُوسِیٌّ بِالصِّفَاتِ عَالِمٌ بِالْمُغَیَّبَاتِ

واللّه ... آورد

سیم و زر ... لعل بدخشان ... جواهر ... برابر

... امام ... زبان ... یاقوت ...

... کیمیا کند ... خدمت ... امام ...

... حضرت

... حضرت ... بجهت ...

آب آوردن ... عباس ... در صفین

... برگشت ... که ... حضرت ... بزرگوار ...

... خواست ... را ...

... حضرت

... آیا ... چنین

اما ... شمشیر ... نمی

در جنگ صفین معاویه علیه الهاویه ... آب فرات ... امیر المؤمنین ... بگوید

اصحاب ... حضرت ... اصحاب ... آب را

بتصرف ... ابا عبد الله ... حضرت ... آب فرات

بکریم ... اصحاب ... تشنه

مبتلا شدند ... آب ... سِمَاعًا وَّطَاعَةً ... مشک ... علم بدست

گرفت روانه میدان ... اصحاب ... آه آه ... در روز

عاشورا ... حضرت ... آب ... تشنه ...

... بریده ...

... زینب ...

آخر زینب طاقت ... زینب ... دل ...

بالای نیزه ... زینب ... اباعبد الله ... فرات ... ع ... از

آب ... فرات ... امیر المؤمنین یا علی ع اَلْبُشْریٰ

... فرات ... حیدر ... قربانت

علامات ظهور ...

... آب فرات ... گرفت ... زینب ...

فریاد ... آه آه ... عهد ...

اَلْقَائِمُ الْخَلَفُ الْمَهْدِیُّ سَیِّدُنَا الطَّاهِرُ عَلَمٌ ابْنُ الطَّاهِرِ الْعَلَمِ ... نقاب

... آفتاب منتظران ... فریاد رس ... جهان تازه کن ...

جهان را ... خطبه ... زنند ... سکه ... زنند ...

امیر المؤمنین ... شعر ... دل ...

بجان آمد وقت است ... بیت ... جلال ... حضرت ...

نعلین شیث پیغمبر ... حضرت خلیل الرحمن ... انور زره داود ... انگشتر سلیمان ...

الطهر ... تورات موسی انجیل عیسی زبور داود و صحف آدم و شیث و ابراهیم

قرآن محمد ... ابراهیم خلیل ... عیسی روح الله

... اصحاب ... جنگ بدر ...

عیسی روح الله ... نوشته شده بسم الله الرحمن الرحیم ... نوشته شده وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَّعَدْلًا ... دیگر

نوشته شده اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا ... نوشته شده جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ

الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا ... در روز جمعه ...

... مسجد الحرام ... ذوالفقار

... حیدر ...

در روز جمعه ... یَا اَهْلَ الْعَالَمِ هَلُمُّوْا اِلٰی بَیْعَتِ اللّٰهِ ...

خواب دیدن عبد الله هندی

می‌آید ... که چهار نداء میکند ... فریاد میکند یا اهل العالم انا القائم بامر الله ندا و دیگر میکند یا اهل العالم
انا الذی قتل جدی عطشاناً منم پسر آنکسیکه پدرم را با لب تشنه شهید کردند ندا و دیگر میکند یا اهل العالم
انا الذی سلب جدی عریاناً منم پسر آنکسیکه بدن پدرم را عریان روی زمین انداختند ندا و دیگر فریاد میکند یا اهل العالم
انا الذی ترک جدی سحقاً منم پسر آنکسیکه پدرم را کشتند بعد از کشتن اسبها بر روی بدن نازنین او تاختند
عبد الله هندی میگوید بهر سال ... مشرف میشدم بزیارت امام حسین علیه السلام یکسال ممکن نشد از زیارت محروم ماندم ... شبی
خوابیده بودم در عالم واقعه دیدم حضرت آمد بخواب من ... با بدن پاره پاره خون آلود زخمهای حضرت ... سلام کردم
گفتم حضرت ... فرمودند عبد الله ... گفتم ... فرمودند چرا امسال ترک
زیارت ما نمودی ... از خواب بیدار شدم گریان نالان آنشب ... گریه کردم تا اینکه بخواب رفتم باز هم دیدم حضرت
آمدند بخواب من ولی با بدن صحیح و سالم زخمها را دیگر ندیدم ... گفتم قربان
وجود شما گردم دیشب شما را دیدم با بدن پاره پاره امشب سالم می‌بینم حضرت فرمودند چونکه تو دیروز در شب عاشورا گریه
کردی زخمهای من خوب شد عرض کردم آقا قربان وجود شما گردم چرا این زخم تمام خوب نشده فرمودند عبد الله این
زخم خوب نخواهد شد عرض کردم ... این زخمها ... شمشیر و نیزه نیست حضرت فرمودند عبد الله این زخم روی سینه ام ...
داغ علی اکبر ... این زخم ... داغ برادرم عباس است کمرم را شکسته ...
... شده خون چشمهای عباس ...
گفت آه آه ... خون چشم برادر ... عباس ... فرمودند یا اخا ...
... آه آه

...

جناب امیر المؤمنین علیه السلام عبور میکرد از کوچه دید کنیزی نشسته گریه میکند ... حضرت آمد نزد کنیز آمد سؤال نمود چرا
گریه میکنی عرض کرد ... گوشت خریده ام ... نزد قصاب ... گوشت دیگر داد بردم باز هم خانم ...
القصاب ... قصاب ... حضرت ... اگر ... باید ... بخانم ... خانم بردم
... گوشت ... نمیدانم چه کار کنم کجا بروم مانده ام سرگردان انجا ...
... آمد ... فرمودند ... شفیع تو میشوم نزد هر کدام ... بروم ... نزد خانم بروم
... آزار ... بروم نزد قصاب ... قصاب ... از شهر مدینه ... خانه
... حضرت ... قصاب ... حضرت
... حضرت ... فرمودند آیا جوان قصاب
... خداوند ... قصاب ...
... پس آورد ... حضرت فرمود ... خداوند در این قسم
... قصاب ...
... خانم حضرت ... بروم نزد خانم حضرت ...
... حضرت فرمود یا امة الله آیا شنیده ...
...

...
... شفاعت ... فرمایش حضرت امیر المؤمنین ...
... حضرت ...
...
... حضرت ... حذیفه ... امیر المؤمنین ...
... آمده ام ...
بجا شریف برده ... حذیفه گفت ... همان جوان ...
بود شفاعت او ... امیر المؤمنین ... حذیفه گفت همان ...
... نور ... قصاب ... مدینه ...
در دکان ... گفت ... خوش
... دختر
... مجلس یزید ... ام کلثوم ... یزید ... کنیز ...
... از مجلس برآمد ... دست ... قطع نمود ... جوان ... دست بریده ...
... جناب امام حسن ...
پدرم در مسجد ... از نماز فارغ شد دیدم رنگ مبارکش متغیر ... جوان ...
... جوان ...
رسید ... ای حسن ... حضرت ...

فرمود ... پدرم جناب ... لیتنی کنت ...
... مردم ... حیدر ... آمدن
بالین جوان ... دست ...
استغفار ... آب دهان مبارک ... فوراً خوب شد ...
... دست ... حضرت دست
او را ... عاشورا ... زمین کربلا ملاحظه نماید
... حسین ... آمد ...
...
... ملعون ...
انملعون پنهان شده ... مانند قیر سیاه شد
در اول روز ... فاطمه سلام الله علیها ... مردم ... خورشید فلک عصمت
وطهارت ... مدینه ... نور ...
از ... این نور مردم تعجب ... سؤال ... پیغمبر اکرم
... فاطمه ... مردم ... در آن بانوی محترمه ...
ایستاده در محراب عبادت ... نور ... سفید ... نور ...
... فاطمه ... حضرت فاطمه ...
... نور ... مردم ...
... در محراب عبادت نشسته

معجزه نور جمال فاطمه علیها السلام

مشغول خانه بوده می دانستند که این نور زهرا است و این نور فاطمه ظاهر است مرتبه ثالثه همینکه آفتاب غروب میکرد فاطمه بمحراب عبادت تشریف میبرد نوری سرخ از جبین وی ظاهر میکرد و بر همه خانهای مدینه سرخ میشد در و دیوار ها همه روشن میکرد دیده باز مردم جمع میشدند می آمدند خدمت پیغمبر بعرض میرسانیدند این نور سرخ از محراب مصلای فاطمه ظاهر است لهذا به معنی قربان قدر چه ... کلام دختر طیب را سخن رشته بگوهر آورد بهر طراز دختر خواست پیغمبر آورد دختر از این قبیل چاره نیابد ما در روزگارش دیگر آورد آور دار که مادر و پدر چنین فاطمه که مظهر قدرت داور آورد چونکه خدا پس برگزید از همه زنان چند جاریه کنیز او ساره و هاجر آور دیدم در عالم چهار زن بود برگزیده و شرافت داد بر زنهای جمیع عالم اول مریم بعد جناب عیسی روح الله که خداوند مرتبه او را در کلام خود جای داده مقام یافته دوم آسیه زن فرعون است او را هم کلام در فرقان خبر داده شده که اطاعت خدا که بمقام مرتبه رسید سیم خدیجه بنت خویلد چنین مقام مرتبه دارد همین در شان او این است هر وقت جبرئیل می آمد میگفت یا رسول الله خدا میفرماید سلام ما را بخدیجه برسان خود رسول الله میفرماید دین اسلام رواج نگرفت مگر بخدیجه و جز این سبب شد که خدیجه در سوره خدا همه اتفاق که خدیجه و بواسطه ذو الفقار عقده کردار جناب علی علیه السلام چهارم فاطمه سلام الله علیها جان بقربان قدر جلالت وی که نه هزار مریم آسیه کنیز فاطمه تقی این مخدره چنین مقام دارد این زبان ها قدرت بیان کردن حالات او نبود از رفقه جاریه فاطمه که مریم دارد چنین فاطمه با این مقام منزلت بعد از رحلت پدرش رسول الله عمر ولد الزنا آمد در که حلقه زد اذن دخول نمید آتش زد سوزانید فاطمه آمد پشت در عمر ازما چه خواهی هنوز آب غسل پدرم خشک نشده آن ولد الزنا چنانکه چنان لگدی بدر زد در رخسار فاطمه خورد در بازوی فاطمه آمد انگشتری را بریده را گذار رد بالا در رخسار فشار رسید استخوان پهلوی فاطمه شکسته جان جاهد الحمد بیاید علی عمر را هلاک کند نه بیزار فرزین حضرت مشغول جمع کردن قران بید فضه بر خواست صدا آمد دید فاطمه آه آه

ناقه صالح بصورت شتر بچه بریده سر چه نقوم اند ناقه الله احمد رواج آب حق را شسته ... خدا ... در مقام این جواب ... ... قال جاءتکم بينة من ربکم هذه ناقة الله لكم آية در مقام دیگر کرده ناقة الله و سقياها بود ... صالح پیغمبر را مبعوث ... پیغمبری که ... مبعوث شد ... قوم را دعوت ... قوم دعوت او را اجابت نکردند ... دشمنی ... قوم بت پرست بودند ... صالح ... القوم ... روز ... مردم ... امروز ... خدایان ... شتر ... گردد قوم صالح ... این طلب ... شروع کردند ... سنگ ... امروز ... صالح ... آمدند نیز در صالح ... این سنگ شتری بیرون بیاور در در حالتیکه ... طفل ... صالح ... همراه ... معجزه ... اگر همراه قوم او ... قبول کردند صالح آمد ... آن سنگ ... از میان آن سنگ بر آید مردم نگاه کردند ... شتر از میان سنگ ... صالح پیغمبر ... ناقه ... از میان سنگ ... شتر از میان سنگ را آنوقت ... صالح ... تعجب کردند آمدند نیز در صالح ... ایمان نیاوردند ... پیاید صالح دست ها ... جانب آسمان در همان موضع آن حیوان مانند ...

حکایت طاووس
یمانی

زین العباد سرور دین سجاد ام ماه سپهر و مجد شرف شاه محتشم جانی بقربان قدر جلال درگه او کو کس نگرا جلالت امام چهارم را بیان نماید لیکن زبانها قاصر است تقریر بیان ندارد اسم مبارکش علی بنام جدش امیر المؤمنین علیه السلام القاب بسیار دارد چند از القاب ... در نزد علما معروف ... زین العابدین میگویند از کثرت عبادت ... ملقب باین لقب شده فضایل و مناقب لا یعد و لا یحصی ... سخاوت و کرم وی بسیار است روزی آنحضرت از خانه بر آمده در حالیکه جبه خز ... پوشیده سائلی آمد ... حضرت آن جبه داد با نمروس ... طاووس یمانی میگوید ... در مسجد الحرام دیدم امام چهارم مشغول طواف است ... شب تنها مشغول ... مردم ... در تنهائی ماند نگاه کردم دیدم با خدا ... مناجات میکند گوش دادم این کلمات ... الهی تحرقني بالنار يا غاية المنى فاين رجائي ثم اين محبتي طاووس ... میگوید ... چون آنحضرت باین مقام رسید دیدم ... زمین ... آدم ... از چشمها ... گفتم ... چرا این قدر گریه میکنی تو فرزند رسول الله نور دیده جناب امیر المؤمنین ... حضرت امام معصوم ... دیگر چرا ... واله ... نه آید خدا ... بهشت ... خلق کرده برای مطیعین و ... جهنم ... خلق کرده برای عاصیین ولو سید قرشی باشد ... خدا در کلام مجید میفرماید فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون جانی بقربان قدر جلال مروت و کرم ... بعض از اهل خبر نقل میکنند آنحضرت ... بلیت مرتبه ... در این مدت ... تازیانه ... پایه ...

زهی ... ... زمین تو محسود ... آن ... مبارک ... مأمون لعین اذیت و آزار نمود ... اذیت ... آن سرور ... مدینه ... خراسان حضرت ... تمام ... حرکت نمود ... رسید ... از آن سرور ... رسید حضرت ... مأمون لعین داده بحضرت ابو الصلت ... داده اند ... آن ... قرار داده اند حضرت در میان ... رسید بمنزل نیشابور مردم نیشابور ... استقبال بر آمدند علما و فضلا و ادبا ... جمع گردیدند ... اعلم علمای ... محمد ابن اسلم طوسی و یکی دیگر ... پیش آمدند شروع کردند سخن گفتن ایها السید ابن السادات ایها الامام وابن الائمة ایها السلالة الطاهرة الرضية عرض کردند قربانت گردیم مردم نیشابور از ... حاضر ... زیارت نمایند ... صدا ... مردم نیشابور ... حضرت ... پرده ... مردم ... جمال حضرت امام رضا ... مردم ... گیسوی ... رسول الله مردم ... صدا ... مردم آرام بگیرید ... نمایند ... رسول الله ... مردم ... آرام گرفته حضرت شروع کردند ... حدیث بیان کردن ... مردم ... پدرم ... او از پدرش ... او از علی ابن الحسین او از حسین ابن علی او هم از علی ابن ابی طالب او از رسول الله او از جبرئیل او از میکائیل او از اسرافیل او از لوح او از قلم او از علم خدا و ند عالم که خداوند میفرماید

كَلِمَةُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذَابِي تعرفه ده الا الله حصار من است
هرکس داخل شود حصار من ایمن است از عذاب من همچنین شان کلمات تو بیان فرموده ارزده هزار قلندران مرصع در
آورده شروع کردند این حدیث شریف تو نوشتن حضرت دیدند مردم جمع شوند فرمودند لِتَشْرِطِهَا وَشُرُوطِهَا وَاَنَا
مِنْ شُرُوطِهَا اثر آنکه اقرار امامت من باشد معلوم همه شاد و خرم شدند بعض از شوق خود بعض بر مالیدن
بعض صدا گریه بلند کردند بعض لباسها خود پاره میکردند بعض زمام شتر حضرت بوسیدند بعض سم شتر بوس
و سیدند زنها از بامها خود عبیر مشک عنبر بر سر آن شتر نثار میکردند این یک امام عالی وارد شهر نیشابور
شد این احترام نمودند اما یک امام ما سوار در شهر شام کردند به چه حالت بر عماره نشسته مردم کوفه و شام
از شوق لباسها خود پاره میکردند آمدند لباسها حضرت تو بر زنند عمامه نیشابور میکشیدند مردم بسر بیمار تو
اذیت و آزار مینمایند اما مردم شام سر امام را دم دروازه شام نگاه داشتند اما مردم
نیشابور فرمار میکردند آرزو داریم صدای امام رضا تو بشنویم اما مردم کوفه و شام روز عاشورا میلی
هرچه فریاد میکرد کسی گوش بحرف حسین نمیداد بعد ده طبل می نواختن که صدای حضرت تو
نشنوند حضرت رضا تو مردم خراسان بعزت تمام از زمین برداشتند اما بدن حسین سه
روز سه شب زمین زکیه عریان بماند اقتباس فاسر آل عبا در چهار موضع بر قاسم گریه کرد اول وقتیکه از
عمو اجازه میدان طلبید بوسیله اگر رخصت ده مرا بمیدان بروم حضرت فرمود یادگار برادر من تو تشنه لقای برادر از تو
بر سید نیستم تو هم میخواهی برد ان مقابل شمشیرها حرف تو عمو جان بیا خود بسر رسید رفتی تعجب است از که صدای زنانه العطش العطش
بشنوم و چشم نثار گریان مشاهده نمایم تو زنده بمانم تو بقربانی هر عمری بشیر می آل محمد الملک رحیم بکم قاسم اینجا رسید مرده
در خیمه دست بکردن همدیگر درآوردند تا گریه کرد قاسم گریه کرد مدهوش افتاد مقام حرم الوقتیکه چشم حضرت بخط

مجلس شهادت جناب قاسم

مهر برادر رفتار دیده نوشته بامین رضاین در مرکب غم تا جدارت افتد چو بکربلا گذارت آشوب قیامت زجپ و راست
بلند و در آن زمین مهیاست غم تو در آن زمین جگرخوار کو بچه چوبه مسیان بیار در بارش بی گکانه فرزند امروز
بکار خویش میسند یار کسی بود زن بپاش القدره جان که فدایش دست پا جو بوسید رخصت میدان طلبید
حضرت اذن داد آمد مقابل لشکر حمله کرد پنج نفر تو کابک بعد که برخت بازار خوش دیگر کسی جرأت میدان نکرد
پسر سعد طلبید ازرق شامی تو آن ولد الزنا در شجاعت مثل مانند نداشت گفت ای ازرق ولد الزنا شهرت تو در
میان مردم معروف است همه ساله مبلغ خطیری از امیر ملک جان امروز وقت خدمت است امر خود تا سر و سر این جوان
هاشمی تو بیاور بملعون بخشم آمد گفت مرا با هزار سوار برابر میکند من خواه بجنگ کودکی فرستی من تو شیر از دهان
در مرآید پسر سعد گفت بکو طفلان ابشوم بام آورند من هر بیشه چنین حیدر صفدر زند همه هاشم از صغیر و کبیر شجاعند و در
طلبی شیرگیر عجب غنچه حرخویش کو بدید عجب داری از نه شنیده صاحبان نوجوان رشید کهواره اژدر زنیم بر درید
بذات صفات الله قسم بر مع رسالت پناه قسم نباشند گذشته در روزگار از ابشوم بلکین زماعد هزار
ازرق گفت چنین است چهار پسر دارم در رشجاعت عدید و نظیر ندارد یکی را تو میفرستم سر جوان هاشمی
بیاورد لپسر بزرگش راطلبید یراق پوشانید بحفی که بمقابل قاسم آمد چنان بلیغه بر سینه و زد که از پشت و برآمد
برادر دیگر کخون خواهر برادر آمد ملحق باو هم چنین برادر سیم آمد همین طور به برادر چهارم آمد کبداز کبیر را ز بسیار کله خود
از لرزش چهار موهای بلند در دشت قاسم دست دراز کرد بپیچید بدست او را از زین بلند نمود سر کرد انید
چنان بر زمین زد که استخوانهای بدنش خورد شد ازرق که این حال تو دید و نیا در نظرش تار شد غرق آهن فولاد
شد آمد مقابل قاسم گفت ای جوان ما شیع چهار پسر مرا کشتی عدید نظیر ندا شتند قاسم گفت غم مخور حالا همه نزد دنیا
خواهر رفت ابا عبد الله بلند در خیمه ایستاده تماشا میکرد همینکه ازرق تو دید حضرت آمد در خیمه زنان فرمود بیایید دعا نماید
یک شجاع عرب مقابل قاسم آمده این ظالم خیلی شجاع است تا من و شما دعا نکنیم تا آمین بگوییم حضرت دعا کرد بر و دست
گرفت دعا کرد غرض که از ده طعن نیزه در میان رد و بدل کردید ان ظالم ناگاه نیزه بپهلو سب قاسم زد
اسب هلاک شد قاسم پیاده ماند فوراً حضرت اسب برکاب دار حفظ داد انس قاسم رسانید تو سید رکاب
جستن کرد بدون دست رکاب سوار شد و از حیدر شد حیدر طلبید چنان بر کمرش زد مانند خیار دو نیم کرد سب

ابر خون تازه رنج تو ده بخون دل باو کربلا بی که بسر تو به نیم جد او تا اخر از جمله غزوات پیغمبر جمله غزوه بدر است اول کربلا تمام
از هجرت در هفتم رمضان المبارک واقع گردید بعد از هفته پیغمبر با صحاب مطفی اثر در بیابان بدر قرار گرفتند عدد اصحاب سیصد و سیزده
تن بودند بعد اصحاب حضرت قاسم آل محمد امام امام بیغریاد مستی در بدر اصحاب پیغمبر تشنه ماندند آب در لشکر پیغمبر نبود یک فر
مودند اصحاب تشنگی است امشب برود قدری آب بیاورد حیدر جرأت نکرد امیر المؤمنین ع از جا برخاست یا رسول الله
من میروم آب بیاورم فرمودند یا علی تو برو آب بیاور علی مشک بدوش کشید در جائیکه شب بسیار تاریک بود بارش میبارید
علی روانه گردید تا جائیکه سر چاه بود وارد گردید در میانه چاه مشک علی پر از آب نمود و برگشت روانه راه گردید قدری را
طی نمود ناگاه باد تندی وزید بقسمیکه سر مشک علی باز شد آب مشک بروی زمین ریخت علی متعجب گردید تا یکبار روانه
گردید تا اینکه وارد گردید در میانه چاه مشک علی پر از آب نمود روانه گردید ناگاه باد تندی رسید باز سر مشک کشود
آب بروی زمین ریخت علی در غضب شد تا سه بار گشت وارد چاه گردید مشک پر از آب نمود روانه گردید
باز همان باد وزیدن گرفت مشک علی آبش بروی زمین ریخته شد رنگ علی متغیر گردید بر گشت بنزد پیغمبر
آمد بعد گشت مشک پر از آب نمود باید دید والله گرفت سر مشک علی روانه گردید آمد خدمت رسول الله
عرض کرد السلام علیک یا رسول الله آب حاضر کردم فرمود یا علی هیچ دانستی آن بادها که بود سه مشک ترا باز کردند
حضرت فرمودند بار اول جبرئیل با هزار ملک دوم اسرافیل با هزار ملک سیم میکائیل با هزار ملک همه آمدند تو سلام
کردند و خواستند شجاعت ترا تماشا نمایند یا علی قیامت کردم در بدر اصحاب پیغمبر تشنه میماندند در روی آب
از برای آب نمی آوردی اما نجف خوابیدی کربلا نیامدی ببینی ابا عبد الله العطش العطش میزدند طفل
شیرخوار ابا عبد الله از تشنگی رنگ پریده حضرت گرفت قنداقه علی بسوی آورد میان لشکر تا یک قطره
آب برلب علی برساند حرمله ملعون تیری بچله کمان گذارد تیر بر زبان ابا عبد الله کرد علی تو گوش تا گوش درید

شعر: تا صورت پیوند جهان بود علی بود — تا نقش زمان بود و زمین بود علی بود — ابن ابی الحدید که یکی از علمای اهل
سنت است هم می‌گوید نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ ثَلَاثُ مِائَةِ آيَةٍ او می‌گوید در شأن امیرالمؤمنین سیصد
آیه نازل شده و جمله علما مفسر باشند در سیصد و چهارم ماه این آیه واقع شد در شأن امیرالمؤمنین نازل نموده آیه این است
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ جمع علمای اهل خبر و تفسیر متفق برآنند که این آیه وافی در شأن علی نازل شده سبب
نزول او را مفسر باشند بو الطلحه انفاق کردن انگشتر خود که در میان عرب و عجم مشهور و معروف بود که او را قیمت
نمودند علما چهار مثقال تمام خود انگشتر بوده پنج مثقال تمام نگین انگشتر بوده که او از یاقوت احمر بود قیمت او را
مفسر باشند یک ده باج خراج شام شامات بوده و بعضی مفسر باشند طفل نابالغ این انگشتر را بر تاب کند جانب آسمان بقدر
او در سرخ قیمت آن انگشتر بوده که او از طوق ابن کنانه بود و بعد از رحمه امیرالمؤمنین او را بدرسه اصل کردان
انگشتر را آورد و خدمت پیغمبر آن انگشتر در او بخشید به امیرالمؤمنین قربان کرم و سخای قسمی یعنی آن انگشتر را داد به مرد سایل
پیغمبر اکرم در مسجد مشغول نماز بودند در حالیکه ع در خدمت آن حضرت بود ناگاه آواز بلند مرد فقیر بود در
داد اصحاب پیغمبر آیا کسی هست در میان تا چیزی بخشد به هر کسی جواب نداد آن مرد سایل شروع کرد این کلمات
گفتن خدایا وارد مسجد رسول‌الله شدم چیزی از ایشان کردم کسی نداد دیدند همینکه این کلمات را مرد سایل بر زبان جاری
جاری کرد امیرالمؤمنین در رکعتی نماز در دست مبارک را دراز نمود دست امر دفعتاً آن انگشتر آن سرور را
بیرون آورد و به سایل آن وقتی آیه را آورد در شأن عم شعرای عرب و عجم در این باب شعر گفته‌اند این مطلب
نظم کشیده‌اند من جمله ناصر خسرو می‌گوید: آنچه ع داد در رکوع آن سایل — زیجه همه عمر داد حاتم طائی
حکیم سنائی می‌گوید: در قیام و قعود داد و کرد — در رکوع و سجود جود و کرم — مولوی رومی می‌گوید:
پاک منزه از صفات قرشی کشته اوصاف — داده زکوة اندر صلوة آنکه مولانا علی — شاه قاسم که یکی از شعرای
اهل است او می‌گوید: بی‌نیازی کی توان دید در کیتی — چو دادی بدرویش انگشتری را — فردوسی می‌گوید: شهنشاه است
مسلم کرم که کار کرم — کند برای حق انگشتری را انگشت — معانی بتوان قدر جلال و کودو

که بر گرفت که تهی عبیر ساید — کز برقع که و چین دلبر ربا باید — شال یوسف کشته بسید یعقوب
ز مصر تا سوی کنعان بشیر باید — الخبر از اخبار علما اعتقاد می‌شود که بشیر نام خبرچی پیغمبر عشق شبه لک خبر از ا... بشیر
الله از اسمائیل بشیر بود برای حضرت یوسف را از برای یعقوب پیغمبر ع انبیا و ملک اسلم الله
بعد از آنکه حضرت یوسف صدیق بالای تخت سلطنت قرار گرفت حضرت جبرئیل نازل شد
عرض کرد یا یوسف حق تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید که مأمور کن برای پیراهن خود را برای از برای شیخ الانبیاء
پیرهن سمعا و طاعه پیراهن خود را بحید داد به بشیر بشیر روانه شد از مصر تا کنعان بوی یوسف رسید
به مشام پدر فریاد برآورد آه او لا بدون بوی یوسف هم می‌آید غرض آمد خدمت شیخ الانبیا پیراهن را انداخت
بصورت حضرت یعقوب فوراً چشمهایش روشن و منور گردید زیرا که از فراق حضرت یوسف آنقدر
گریه کرده بود که چشمهای مبارک وی هر دو سفید شده بود به دلیل این آیه مبارکه خدا وحی جل جلاله
در رقم مبارک شیم خود می‌فرماید فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا بشیر دیگر بشیر
خرم بود از جمله محبین محمد و آل محمد ص بود روزی طلب او را سید ساجدین فخر العابدین امام زین العابدین ع
فرمودند بشیر رحمه‌الله ابا که لقمه کان شاعر افتاد رجب کند بدرت را آنکونه شاعری بود با او از شعر
بهره داری باید عرض کرد با فرمایش شدم فرمودند چند شعری در عزای پدرم امشب ادنی خبر کن پدرم
حسین را از سال هم با مدینه شمای عزا کردن آنکه الله علم... گرفت کوس آمیش را
چاک زدی وارد مدینه شد مردم مدینه دور بشیر را گرفتند ای مردی خبر برگ را آنقدر فریاد

برآورد مردم مدینه هر که می‌خواهد مطلع شود باید به طرف روضه پیغمبر ص مردم مدینه همه آمدند دور بشیر را
گرفتند یک مرتبه بشیر عمامه بر روی زمین زد فریاد برآورد مردم مدینه دیگر در مدینه نمانید زیرا که
حسین را روز عاشورا با لب تشنه شهید کردند یا ای بشیر ب الا قام لکم بها قتل الحسین بکربلا وادمعی
مدرارا آن بشیر کنعان خبر آورد یعقوب بو یوسف دریافت جاه به منصب جلالت رسید این بشیر
کربلا خبر آورد بار سعادت اهل بیت را با جوانانش در صحرای کربلا روز عاشورا قلم قلم نمودند و بدنش را
برهنه و عریان بر روی زمین کربلا بی‌آب انداختند آن بشیر خبر آورد یعقوب را یوسف تو
تاج سلطنت بر سر گذارده بالای تخت سلطنت قرار رفته اما این خبر آورد بار سعادت اهل بیت حسین را
جهان نزل بالای نیزه زدند و اهل و عیالش را اسیر کرده شهر به شهر گردانیدند و اسبان را انهم در خرابه
منزل دادند — آنان که بر مقام سعادت شتافتند — عید تزلزل نهادنشان نیافتند — اندر رکاب سرور دین سر دادند
داده سر راه حق بسته یافتند از جمله جان نثاران امیرالمؤمنین ع عمار یاسر است از جمله صحابه خاص امیرالمؤمنین که در هم ماه تموز داده
رفت بروایت بسیار از محدثین در جمله مهم سپهر صاحب ناسخ آن را در جلد صفین بغزوه الجمعه الیکبار در تذکره الخوانی از نسب
مرآت وجه مبارک در هم آن روز به درجه رفیعه شهادت رسید حاتم بقربان در جلد اول در کود و در تذکره آیات او را نیست در
پیغمبر اکرم الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ وَعَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ ... عمار عمار مایه ... آنچه در می‌
و ابلیه چهار بوقت نمیداد سیمان و ابازر بهاد و عمار فرموده که صحبت عمار را نظام بیاور و ... امتحان عمار و همچنین
در سفر عمار شود ... با ایشان شهید خواهد کرد و اخر غذای تو شیر باشد این مطلب را نظر عمار بود او بار در روز صفین ... از
لشکر از طرفین ... را را ... شدند در آن روز عمار قدح کرد ... شو آن حضرت وجه مبارک امیرالمؤمنین
این کو قربان او چو کمی پیغمبر ... امروز مرد در رکاب گشته تر او نزدم روم جام را قربان از زبان حضرت
دیدی ای صورت شعار ... از چشمهای امیرالمؤمنین جاری شد راوی می‌گوید دیدم اشک از چشمهای جاری کرد و در میان
مدینه آنگاه میگرداند و ... تیغ بگیا ... شود ای برآورد

آنفس تشنه عرق عمار او ... درخواست گرو بحر و آنکه نحن ضربنا کم علی
تنزیله فالیوم نضربکم علی تأویله ضربا یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل
عن خلیله او یرجع الحق الی سبیله ... عمار ... سعادتش ... یافته
... گرفت ... رسیده عمارش گاه
... بیاشم
... رسول‌الله پیغمبر
... برخاست عمار از روی زمین نماید عمار شکم
... عمار از روی زمین قبر
... عمار را ... کف با بهم عمار زمین
... آمد ... آمد ...
سینه ... آمد ... آه ...

این خطاب از غرقاب است که در مطلع سخن ... [illegible]

بحضرت ... [illegible]

... انی کنت من الظالمین ... [illegible]

... [illegible]

یا ایها الحوت ... [illegible]

... [illegible]

... وانبتنا علیه شجرة من یقطین ... [illegible]

... [illegible]

اللهم صل وسلم وزد وبارک علی السید المرتجی والامام المجتبی علم الهدی صاحب الجود والمنن کاشف الکرب والمحن ابی محمد الحسن ... [illegible]

... [illegible]

... کالبدر المنیر فی لیلة الظلماء ... [illegible]

... المنیر من الشمس ... [illegible]

... [illegible]

... ایها الناس ... [illegible]

... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ... [illegible]

... [illegible]

... یا ایها الظلمات ... [illegible]

... یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مطلب وفات شیخ عجیب
صالح منازل

عبرت بگیر ای دل غافل ز روزگار رفتند همرهان تو یک یک از این دیار تابوت دیگران بگذاری
بروی دوش فردا تو هم بمرگ چو چوبی سوار از جمله کلام در ر نظام امیرالمؤمنین است میفرماید که هست
از جانب خداوند هر روز ندا میکند یا بنی آدم بزائید برای مردن و بسازید برای خراب شدن و جمع نمائید
برای فنا شدن لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ
عنقریب جمیع همه ما سو فرو کرد خدای حکیم موش حلقه که چکند بگردن اولاد آدم همه ما را باید این شربت
شربت ناگوار را بچشد آه آه از فشار قبر آه آه از سؤال نکیر منکر آه از وقت جان دادن هیچ کس
بفریاد ما نمیرسد عیسی روح الله با حواریون از کنار دجله عبور میکردند دیدند یک کوزه شکسته
بروی زمین افتاده پر شد پر از آب کردند نزدیک دهان آوردند دیدند مانند حنظل تلخ
چاشنی کف دست پر از آب کردند دیدند شیرین خوشگوار تعجب کردند عیسی روح الله مسئلت
نمود خدایا مصلحت چیست با کوزه آب خوردم تلخ است کف آب کردم شیرین بود فرمان رسید
از خود کوزه سئوال نما کوزه بزبان آمد السلام علیک یا روح الله من پادشاهی بودم مقتدر تمام عالم بود تحت تصرف آوردم
همه پادشاهان و سلاطین و وزراء را با همه در تحت تصرف خود بر آوردم آخر الامر دست عزرائیل گریبان
مرا گرفت تا اینکه در زیر خاک خوابیدم مدت سیصد سال در زیر خاک بودم تا اینکه بدنش [illegible] خاک شد
مرا خشت درست کردند تا اینکه در کنگره قصر پادشاهی بودم مدت سیصد سال تمام آن قصر و اهل او باقی بودند تا
اینکه هادم اللذات تمام اهلش را بزیر خاک کرد [illegible] مرا کوزه درست کرد
مدت سیصد سال تمام گشته در این زمین افتاده ام حضرت فرمودند تمام اینها را فهمیدم تلخی آب از چه
چه شده عرض کرد قربانت گردم [illegible] از زمانیکه از دار دنیا رفته ام این تلخی
جان کندن است هنوز از من بیرون نرفته است امان از تلخی جان کندن که هیچ کس بفریاد ما نرسد
مژده باد [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود هر که از دار دنیا برود [illegible] کافر در وقت جان دادن

[illegible]

بالین

بیایی و در بالینم [illegible] وفات [illegible] در بر نفس [illegible] امیرالمؤمنین بالین او حاضر [illegible]
حسین آه یا نه [illegible] نشسته با پارچه [illegible] حضرت [illegible] پدرم
امیرالمؤمنین بودم [illegible] آب [illegible] آب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آورد [illegible] آب [illegible] الْنَّظَرُ اِلَى جَانِبِكَ
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم محمد
رَسُولُ اللهِ وَعَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ هٰذِهِ هَدِيَّةٌ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ اِلَى عَلِيِّ ابْنِ
اَبِي طَالِبٍ هٰذَا قَمِيصُ مُوسَى ابْنِ عِمْرَانَ [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حسین ابن علی علیه السلام [illegible] حضرت
شروع کرد این ابیات را خواندن لَمْ يَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَمَنْ حَرَّكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ
الْحَلَقَهْ اَنْتَ جَوَادٌ وَاَنْتَ مُعْتَمَدٌ اَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَهْ لَوْلَا الَّذِي كَانَ
مِنْ اَوَائِلِكُمْ كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَهْ [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] چهار هزار اشرفی مانده
[illegible]
[illegible] خُذْهَا فَاِنِّي اِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَاعْلَمْ بِاَنِّي عَلَيْكَ ذُو
شَفَقَهْ لٰكِنَّ رَيْبَ الزَّمَانِ ذُو غِيَرٍ وَالْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةُ النَّفَقَهْ

حضرت [illegible]
عبدالله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] ابی عبدالله [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابی عبدالله [illegible]
[illegible] السلام علیک یا جداه یا ابتاه یا اخاه یا اماه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] یا ابت
اَلْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَالْحَقُّ يُقَدِّرُ [illegible]
اِنِّي رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ یوسف صدیق [illegible]
[illegible] یا ابه در عالم رؤیا دیدم یازده ستاره با آفتاب و ماهتاب بر من سجده نمودند حضرت

حکایت حضرت یوسف
[illegible]
[illegible]

یعقوب

یعقوب فرمودند یَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى اِخْوَتِكَ [illegible] برادران
حضرت یوسف [illegible] یعقوب [illegible] برادران
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف
با برادران [illegible] یوسف [illegible] مجروح
[illegible] یوسف [illegible] طَرْفَةَ الْعَيْنِ
[illegible] حضرت یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] برادران [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] برادران
برادران یوسف را در میان چاه افکندند [illegible] یعقوب [illegible] یوسف
[illegible] حضرت یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آوردند در خیمه آه آه

[illegible]

[illegible] ذات [illegible] آل محمد [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] فاطمه [illegible]

اول فاطمه خوانند [illegible] صدیقه [illegible] زکیه [illegible] راضیه [illegible] مرضیه [illegible] محدثه [illegible] زهرا [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] بهشت [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible]

[illegible] دختر [illegible]

[illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرزند [illegible] قاسم و ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] البلاء موکل با

لانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل [illegible]

[illegible]

وفات ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] السلام علیک [illegible]

الحق الحق [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] السلام علیک [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خیبر [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] لاعطین الرایة [illegible] رجلا کرارا غیر فرار

یحب الله و یحبه الله و رسوله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم قه الحر والبرد

[illegible]

[illegible]

فتح قلعه خیبر [illegible]

بدیدن و دیدیم که ناگاه کار بجائی رسید که مرحب از میان لشکر برآمد در حالتیکه غرق آهن بود و گویند آن شجاع حضرت شروع کرد
برجز خواندن [illegible] بجوان رفته [illegible] سوبان با علی ابن ابیطالب رجز بگو و شروع نمود این رجز را خواندن

أنا الذی سمتنی امی حیدره   ضرغام آجام و لیث قسوره

بمحض گفتن این کلام لرزه بجان مرحب افتاد تا آنکه کار بجائی رسید که ید الله چنان بر فرق او زد که خود و مرکب را چهار حصه
نمود چنانچه ید الله بر فرق زد [illegible] چون کوه [illegible] زد و از کشتن مرحب از خندق جست ید الله بود در از
لشکر اندر یکه سی و شش هزار من وزن او بود و بر دوش خود کشید بالای سر گرفت [illegible] قلعه بحرکت آمد صفیه دختر حی ابن
اخطب از بالای تخت بزیر افتاد صورتش و روی مجروح گردید [illegible] از آن هزار باب یک باب
از آن بیان شده در باب خیبر [illegible] فدای آن دست گردم این دستها آن دستها است که چه قدر شجاعان را کشت
این دستها آن دستها است که عمر ظالم از ریسمان جفا بست [illegible] کشید و الله [illegible] الیوم [illegible]

[illegible] ما قبر اثبات [illegible] و [illegible] منور شاه اولیا علیه السلام
بعد که آن قبر منور را [illegible] بود [illegible] هارون الرشید [illegible] شکار در بیابان کوفه [illegible] نجف [illegible]
میکرد ناگاه چشم هارون افتاد [illegible] آهو [illegible] شکار [illegible]
آهو در آن زمین [illegible] آهو پناه برد و [illegible] شکار [illegible] تعجب کرد
این چه سر است [illegible] آهو پناه
[illegible] شکار [illegible] هارون [illegible] شنیدم
[illegible] این مکان محل قبر امیر المؤمنین است اینجا [illegible] پناه [illegible] برد
از وحوش و طیور [illegible] هارون [illegible] رکعت نماز [illegible] هارون امر کرد آن تل را
شکافتند لوحی بر آمد در آن لوح نوشته شده بود هذا قبر علی ابن ابی طالب

هارون امر کرد [illegible] امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حکمت
و مصلحت الهیه مخفی بود قبر حضرت رضا [illegible] مشهور [illegible] سلطان سنجر [illegible] مرض دق [illegible]
اطبا [illegible] مداوای مرض [illegible] شدند [illegible] اطبا [illegible] در این امر [illegible] این پسر [illegible] سیاحت [illegible]
شاید این مرض [illegible] بیابان [illegible] طوس
آهو [illegible] آهو [illegible] شکار [illegible] آهو پناه برد [illegible] منور
حضرت رضا [illegible] سلطان [illegible] در این جا [illegible] آهو پناه برده این
شاهزاده [illegible] آن زمین را [illegible] شکافت
ناگاه سنگی برآمد دید نوشته شده بود هذا قبر علی ابن موسی الرضا [illegible]
بعد از [illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] سلطان سنجر [illegible] امام رضا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
شام [illegible] ابا عبد الله [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] دیگر از معجزات حضرت امیر المؤمنین [illegible]
پیغمبر [illegible] کفار غالب [illegible] بدست
در دست دارد [illegible] لشکر کفار شکست [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] غنایم کفار [illegible] حقی دارم [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ما را
یاران [illegible] لشکر کفار شکست داد
آنحضرت پیغمبر [illegible] غنایم کفار [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] قسمت
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] المعجزات [illegible] روایت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]

این مطلب [illegible] امام محمد باقر [illegible] مسجد [illegible] ریسمانی
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
حضرت [illegible] علیک السلام یا جابر [illegible]
[illegible] ریسمان [illegible] مسجد [illegible] یا جابر [illegible]
[illegible]
[illegible]
یا جابر [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] یا جابر [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] جابر [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible] ریسمان [illegible] جابر [illegible] ریسمان [illegible]
ریسمان [illegible]
حضرت فرمودند [illegible] مسجد [illegible] دیدم [illegible]

جابر میگوید دیدم زنی مرد از کوچک و بزرگ همه فریاد میکنند زلزله عظیمی در شهر مدینه برپا شده چون نظر کردم دیدم که همه خانها خراب شده و قریب به هزار مرد و زن هلاک شده اند فریاد و شیون و ناله از مردم بلند است

و همه مردم فرار میکنند بجانب قبر پیغمبر جابر میگوید من از این واقعه مبهوت و حیران ماندم از کثرت انقلاب ها میگریستم

ناگهان صفت پیغمبر دیدم مردم را به آنجا جمع شده اند فرمودند یا جابر حال مردم چگونه است عرض کردم

قربانت گردم دیگر مپرس خانها و بناها خراب شده آه آه ای امام و الا همام این قوه و قدرت چه امید است که مجلس یزید

ای آسمان تو چرا بر ندادی که یزید بر خوان نشسته سر مبارک در مجلس یزید است گفته حضرت دیدم

جمعی از شما بر سر نیزه سوار برده اند و غل برگردن امام چو طوق بنده و سر مبارک بر نیزه است

ملاحظه میکنید که تنی از مقربان و تنی از متأخرین را با سر مبارک بجانب آسمان بردند آن تنی که از مقربان بود

یکی از ایشان ادریس پیغمبر است و دیگری الیاس و یکی از ایشان حضرت عیسی روح الله که این نفر بجانب

آسمان بردند اما آن نفر که از متأخرین بود یکی از ایشان وجود مبارک امیر المؤمنین و دیگری

وجه مبارک امیر المؤمنین است و یکی از ایشان ملکی بود که ... بجانب

آسمان بردند ... با ملائکه گرفته بخدمت پیغمبر مبارکباد و تهنیت به

... فرمودند که ... خدا یا ... برودم از وجه

مبارک ... پیامبر فرمان رسید ... آسمان بیاور و جبرئیل آمد در

حالتی که فاطمه ... بر آمد ... دیدم حسین ...

آسمان را ...

نبست سرالشهدا ... سیر دیدند که ... زهرا ... جسین

در گاهواره خوابانیده ... ملک ... اراد ... سلام ... حسین شتاق بود

خداوند ... آسمان ... گاهواره ... فاطمه ... دیده حسین در گاهواره

عرق از جبین مبارک ... فاطمه ... کار ... کدام ... یزید

چوب خیزران زد این یک مقام بود فاطمه آمد ببالین حسین او سود در میان گاهواره دید آفتاب ... آمد

ببالین حسین به وقت ... مبارک حسین را ... آورد ... در تنور ... فاطمه دیدند

ملائکه لباس ... حسین را آورده ... ملائکه ...

چشم ... حسین به ... دندان ... حسین ... در میان

آفتاب سوزان آه آه ... اذیت و آزار متوکل ... امام علینقی ... متوکل نقل میکنند که

شعبده باز ... متوکل شعبده ... متوکل ... امام علینقی

ضایع ... شعبده باز ... کار ... امام علینقی را ... مردم ... زده

تا ... متوکل ... در مجلس آن ملعون حاضر شده بود

حضرت امام ... در مجلس قرار گرفت و این شعبده باز ... حضرت قرار گرفت

متوکل ... آورد ... خوان ... حضرت ...

دختران ... جمعی ... مجلس ... شعبده باز ... حضرت ... مبارک

... شعبده ... حضرت ... پیش ... دیگر

... حضرت ... مجلس ... حضرت ... مبارک ...

... شیر ... در ... نقش شده ... خدا ... حضرت ... شیر ... مجلس

... گرفت شعبده باز ... مجلس ...

مجلس ... حضرت غضبناک ... مجلس ... شیر ... از خدا

... شیر ... حضرت ... دشمنان خدا را ...

خدا ... شعبده باز ... تعجب ... آه ... حضرت در جای

بعد مجلس یزید ... شیر ... چوب ... لب ... ابا عبدالله میزد

... شراب ... ملاعین

خدا ... در کلام ... چند چیز را عظیم و بزرگ شمرده ... خدا ... عظیم شمرده چنانکه

میفرماید إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و یکی دیگر ... چنانکه خداوند در کلام خود

بیان میکند إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ و یکی دیگر که خدا عظیم شمرده ... است چنانکه

خداوند میفرماید إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ و از آن جمله چیزها ... خدا عظیم شمرده ... بزرگ ...

عظیم شمرده است فرموده وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و یکی دیگر که خدا عظیم شمرده ذبح اسمعیل است که خدا

امر کرد حضرت ابراهیم خلیل الله باید اسمعیل را در منا قربانی نماید خدا این واقعه را عظیم شمرده است

چنانکه در رقم مبارک ... میفرماید وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ... بلقیس است که خداوند قرآن

عظیم شمرده چنانکه میفرماید وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ و یکی دیگر روز قیامت که خدا میفرماید لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

و یکی دیگر خدا شرک ... عظیم شمرده چنانکه میفرماید إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و یکی دیگر خدا السحر را عظیم شمرده

چنانکه در کلام ... حضرت موسی ... وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و یکی دیگر خداوند عالم بهتان را عظیم

شمرده چنانکه فرموده ... بُهْتَانٌ عَظِيمٌ و یکی دیگر رستگار شدن ... نجات ... خود فرموده است

ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و یکی دیگر عرش است که پروردگار ... عظیم شمرده چنانکه میفرماید در کلام خود

ذُو الْعَرْشِ الْعَظِيمِ عرش ... عظمت ... بلرزه در آورد و یکی ناله مؤمنان ... در دل شب

بر میخیزند دستها را بجانب آسمان بلند میکنند ... از خوف خداوند عالم

آن وقت عرش بلرزه میآید و یکی دیگر ... ناله طفلی یتیم بلند شود چنانکه رسول اکرم میفرماید هرگاه طفل یتیم را

خوشنود کند خدا را خوشنود ... هرکه یتیم را اذیت نماید خدا را اذیت ... آه آه نمیدانم ... سکینه خاتون

سر نعش پدر ... گریه و زاری ... ناله ... وقتیکه ... از پدر

نمیدانم عرش بلرزه آمد یا نه ... میگوید ... عبور میکردیم دیدم طفلی با ...

اعراب ... مشغول بازی ... یک طفل ... گریه میکند حضرت پیش آمد

فرمودند چرا گریه میکنی ... چرا بازی نمیکنی ... یتیم ... این طفل بازی

نمیکند حضرت فرمودند ... پدر تو ... خود ... سر ... کشیدند

شفیع کردن غلام آمدن باران

ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش پیوسته در حمایت لطف اله باش در خدا اشناسی تقوی طلب بود خواهی سفید جامه در
خواهی سیاه باش خدا جل جلاله میفرماید در کلام مجید اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیکُمْ بدرستیکه گرامی ترین شما در نزد خدا
کسی است پرهیزکارتر او زیرا که باشد بهشت جای کسی است اطاعت و بندگی نماید و لو که غلام حبشی باشد و جهنم جای
آن کسی است مخالفت پروردگار نماید و لو که سید قرشی باشد پس هیچکس بدرجه و مقام نرسید مگر بعبادت و بندگی
مؤید این بیان این حکایت است که بمرتبه رسید وقتی باران رحمت نیامد و نزول خیرات و برکات نشد مردم بتنگی
و قحط غلا گرفتار شدند بکسی مبتلا شدند تمام اهل شهر از صغیر و کبیر مرد و زن عالم و دانا و وضیع و شریف بنده و آزاد همگی
از شهر بیرون آمدند با سر و پای برهنه گریان و نالان بجهة طلب باران مناجات و تضرع میکردند و هیچ اثری ظاهر نشد و باجابت
نرسید و تمام مأیوس بودند راوی میگوید چشم خود را بلند کردم دیدم از خلق کناره کرده ولی رنگ زرد شده بدن کاهیده شده
گویا کمی پوست و استخوانی از خوف خدا و ند غلامی در حقیقت بود در راه وفادار و پر احوالش کرد همی عزیزی
پیشوای زاهدان بود غلامی که فقیر خواجه کامل بود سر را بسجده گذارده مناجات میکرد گوش دادم دیدم
اشکباران میگوید اِلٰهِی لَا اَرْفَعُ رَاْسِی مَالَمْ تَسْقِ عِبَادَكَ یعنی خداوندا سر از سجده بر نمیدارم تا اینکه
بندگان را سیراب کنی مقارن این حالت دیدم ابری پدیدار شده عالم را فرو گرفت باران نافع و کامل بارید
تمام خلق آگاه شدند فهمیدم از اثر دعای آن غلام سعادت مند شد با خود خیال کردم لابد این غلام بنده والی تمام
دارائی خود را بدهم و او را بخرم از تعاقب غلام سعادتمند روانه شدم دیدم رفت بخانه مرد برده فروشی
دق الباب نمود مرد برده فروش بیرون آمد گفتم غلامی میخواهم که باشد آن مرد
گفت غلامی دارم که عیب او شب زنده داری است ... غلام ... بیاورد از نظرم گذرانید آن در
نایاب را ندیدم گفتم دیگر غلامی داری گفت این غلامها بسیار مانند بودند هیچ یک بکار نکردند غلامی دارم پژمرده
همیشه در دریای تفکر فرو رفته و هیچ کاری از او بر نمی آید بسیار غلام بیکاره و مشوم میباشد البته او را نخواهی خرید گفتم
او را بیاور رفت و او را آورد دیدم همان گوهر نایاب است که مطلوب من است گفتم چند درهم او را
خریدی و بهای قیمت او میدهم گفت بیست درهم خریده ام ... غلام را خریدم روانه شدیم چند قدم که رفتیم غلام گفت
ای مرد بچه سبب مرا خریدی غلامان بانکوتر بودند گفتم ... گفت تو

آن غلام نشسته در طلب باران دعا را مستجاب دیدم بمجرد شنیدن رنگ غلام متغیر شد گفت ای مولای آزاد
نما گفتم قدرت ندارم تو را نخریدم مگر بجهة همان طلب سر بجانب آسمان بلند کرد عرض نمود خدایا این اسرار که میان من
و تو بود آشکار شد و حقیقت من آشکار شد مرا از قید حیات آزاد فرما حالت سر خود را گذارد دیگر زنده گانی
دنیا را نخواهم الله اکبر پا را بجانب قبله کشید جان تسلیم نمود رحمت ایزدی قابض ارواح او را غسل دادم و کفن نمودم
ولی در باره کفن چندان اهتمام نکردم که کفن با قیمت و سکینی بجز شب در عالم رؤیا جناب خاتم الانبیاء را
دیدم سلام کردم جواب فرمودند الله اظهار دلیلی از آن بزرگوار مشاهده فرمودند چرا اهتمام نکردی در کفن آن
بنده خالص و رفیق ما عرض کردم که بود رفیق شما فرمودند آن غلام سیاه که خریدی و آزاد شد و نمودی حضرات جناب
عقیل کلی را تحقیق آن غلام نیکو کار کفن در کشیدن باشی اما دل ما بسوزد از برای بدن ابی عبدالله سه شبانه روز
برهنه و عریان بروی زمین کسی نبود بگوید مَاتَ الْغَرِیبُ اینجا یک غریبی مرده چون که کفن نماید و دفن کند
ده نفر ولد الزنا اسبها را سوار شدند بروی سینه ابی عبدالله تاخت آه آه ولعنة الله علیهم اجمعین
سادات ... سه ... بر روی ... آَلصَّالِحُونَ لِلّٰهِ
وَالطَّالِحُونَ لِی از جمله ... سادات ...
ثابت و لازم است ادای حقوق جناب رسول اکرم بر همه لازم است و ادای حقوق آنجناب رعایت آن بزرگوار است و آن
مبارک فرموده اند من شفیع چهار کس باشم در روز قیامت اگر چه گناه تمام اهل دنیا را داشته باشند اول کسیکه یاری نماید فرزند مرا
دوم کسیکه حوائج فرزندان مرا برآورد سوم کسیکه دوست بدارد فرزند مرا بزبان و دل چهارم کسیکه سعی کند در حوائج فرزند من
و از حضرت امام جعفر صادق مرویست چون روز قیامت شود منادی ندا کند ... خلایق گوش کنید ندای محمد ابن عبدالله
را شنیدند ... حق محمد ... فرزندان ...
مدیم ... رحمت ... برما
بر ... سه ...

حکایت در بیان شفاعت سادات

به تیغ ستم شهید خواهند کرد بدن او را ... میکنند ... و صد زخم ... قریب ... بر آن بدن وارد ... زخم شمشیر ... زخم نیزه ... زخم سنگ ... عمامه او ... وسیله زبان ... خار سر ... از زبان ... حضرت ... عرض کرد برادر این ... زبان ... کربه کرد فرمود ای خواهر ... بدن ما را در ... زبان ... اسیر ... خواهید ... انها ... و قتی ... دیدند ... چشم ... سرها بالای نیزه ...

در این حالها از خیمه بیرون ... حضرت ... فرمودند جوانان ... کرده بود یک دستهای ... لعنة الله علی قوم الظالمین

این زائر شنیده ... حضرت ... از جانب خداوند ... قوم ... بهشت ... سادات ... باید شناخت رعایت احترام ایشان ... الفاسقون ... سادات ... بغیر ... احترام ... کسی ... الحضرت ... جناب ابی عبدالله فرزند رسول خدا ... بس است ... رسول خدا دیدم جناب ... عرض کردم ... هر وقت ... درخت دیدم بسیار خوش آمد از میوه های ... درخت ... من ... جهة اختلاف رنگ میوه ها ... شهید میکند ...

جناب سید ابراهیم   وجود مبارک سید العلما والمجتهدین لا زال بعیدا ر لبلادث بدار

ملاذ وسط   عمدة العلما والمحققین زبدة الفقهاء والمتقین وجودش لبلادث بدار

دعای شیخ الاسلام اگر سید باشد حسن و حجة لسیادت و نجابت نتیجة طه و یس

ملاذ الانام آقای شیخ الاسلام سایه ایشان بر سر ما مستدام اگر سید نباشد

وجود مبارک قبلة الانام وجود آقای شیخ الاسلام سایه بلند پایه ایشان

بر سر ما مستدام بدار   ملا اگر اعیان باشد وجود زین الاجلة الکرام

العظام قبله گاه جناب خدم وجود ایشان لبلادث بدار دعای جناب معتبر

افتخار الاجلة والتجار و الاعزه   وجود ایشان لبلادث بدار

اگر عوام باشد   خادم کیلی وجود ایشان لبلادث بدار

دعای جناب سید باشد   افتخار الحاج والاجلة شد لله

حمد و مالی حیدری وجود ایشان لبلادث بدار

دعای حاجی بلها   افتخار الحاج و التجار جناب حاجی وجود

ایشان لبلادث بدار   دعای امام جمعه ملا باشد

عمدة العلماء و المحققین قبله الانام وجود آقای امام

لبلادث بدار   دعای حاکم حکمران بلد جناب اجل

اکرم افخم اعظم وجود ایشان لبلادث بدار

اگر از حاکم بالاتر باشد فرمان فرمای بلد جناب اجل اکرم

اعظم افخم دام ظله العالی سایه ایشان بر ما مستدام بدار

السلام علیک یا غریب الاوطان السلام علیک یا سلیب العریان

والذبیح العطشان و صاحب المصائب والاحزان

السلام علیک یا من دمه غسله و ثیابه قطنه و التراب

کافوره و نسج الریاح اکفانه و کلالة القناة اعطی نعشه

السلام علیک یا من شیبه ابیه خضیب و خده التریب